

پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۵، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۰

صص ۹۹-۱۲۱

عودلاجان؛ روایت مرگ یک محله: مطالعه پیامدهای معنایی تغییرات فضایی، در محله عودلاجان

تهران

نریمان محمدی، دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه اصفهان، ایران*

توحید علیزاده، کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران، ایران

فردوس حاتمی‌ظاهر، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی دانشگاه مازندران، ایران

چکیده

مقاله حاضر، پیامدهای معنایی تغییرات فضا را در محله عودلاجان تهران بررسی کرده است. این محله، یکی از قدیمی‌ترین محلات شهر تهران است که در سال‌های اخیر، با هجوم منطق اقتصادی بازار، تغییرات فراوانی کرده و از یک محله فرهنگی تاریخی به یک محدوده اقتصادی حاشیه‌ای بازار تهران، تبدیل شده است. این تغییرات فضا بافت معنایی و نشانه‌ای محله را هم تغییر داده است. در این تحقیق، با روش نظریه داده‌بنیاد، فرآیند مرگ محله عودلاجان و این تغییر و تحولات ارزیابی شده و نظریه روش‌شناختی غالب این نظریه، نظریه گلیزری (1978) است. اطلاعات، با استفاده از مصاحبه نیمه‌ساخت یافته و مشاهده میدانی جمع‌آوری شده‌اند و یافته‌ها نشان می‌دهند شش موضوع اصلی درهم تنیده، مراحل مرگ محله عودلاجان را ایجاد کرده‌اند. این مباحث عبارت‌اند از: ویرانی پیشینه تاریخی؛ جدال نهادها؛ رواج نام‌نی؛ مردانه‌شدن فضا؛ زوال همسایگی و مرگ هویت محله‌ای. در واقع، منطق اقتصادی سودمحور بازار تهران، برای کسب مشروعیت حضور در این محله، هم‌پای بی‌نظمی‌ها و جدال نهادها عاملی بنیادی در آغاز تغییرات فضا و تسریع روند آن بوده است. این عامل، مسائل دیگر مطرح‌شده در این موضوعات را ایجاد یا تشدید کرده است. در این میان، موضوع اصلی «اقتصادی کردن فعالیت‌های محله‌ای» است که هم‌پای منطق اقتصادی ارتباط این مباحث را محکم کرده است.

کلیدواژه‌ها: تغییرات فضا، پیامدهای معنایی، هویت محله‌ای، روش نظریه داده‌بنیاد، محله عودلاجان.

مقدمه و بیان مسأله

در دهه‌های اخیر، تغییرات فضای محله‌های شهری در ایران، بدون در نظر گرفتن معناها و نشانه‌های هویت‌بخش این فضاها انجام شده است. در واقع، تغییرات فضای شهری در ایران، بر بعد فیزیکی فضا تمرکز کرده است و توجه چندانی به تغییرات جبران‌ناپذیر این تحولات در بافت معنایی و نشانه‌ای نشده است. محله‌عودلاجان تهران، یک فضای شهری است که چنین اتفاقی در آن رخ داده است. این محله، با وسعت حدود ۱۵۰ هکتار و ۱۶۹۴۳ نفر جمعیت (سازمان آمار ایران، ۱۳۹۰) یکی از ۵ محله اصلی شکل‌دهنده تهران دوره صفوی است که به همراه محله‌های ارگ، سنگلج، بازار و چال‌میدان محدوده باروی شاه طهماسبی را تشکیل می‌دهند. عودلاجان ۳ بخش دارد: بخش شرقی مشهور به امامزاده یحیی، با کارکرد غالب مسکونی، بخش میانی مشهور به پامنار، با کارکرد غالب تجاری، تولیدی و انبارداری و بخش غربی مشهور به ناصر خسرو و کوچه مروی، با کارکرد غالب تجاری. این منطقه اولیه تهران، همیشه آستن رخدادهای سیاسی بوده و موقعیت فضایی و اجتماعی آن، با سیاست آمیخته شده و پیوند خورده است. محله عودلاجان، در دوره قاجار، به وسیله باغستان‌های شمال شرقی تهران و زمین‌های بایر آن، وسیع و یکی از پنج محله بزرگ و مشهور تهران شد (تکمیل همایون، ۱۳۹۳: ۱۰). در دوره ناصرالدین‌شاه، تحولات دیگری در آن رخ داد، چنان‌که محله کم‌کم تبدیل به امارت‌ها و خانه‌های سیاسی اجتماعی شد؛ از طرف دیگر، بعضی از زمین‌های بایر آن، به اماکن عمومی و مذهبی تبدیل شدند (تکمیل همایون، ۱۳۹۳: ۳۶). در دوره پهلوی، هم‌زمان با تغییرات بنیادین در حاکمیت ایران، به دستور رضاشاه، وضعیت تهران دوباره مانند زمان ناصرالدین‌شاه شد. تهران عصر رضاشاه، لبریز از جمعیت شده بود و امکان خانه‌سازی‌های جدید در آن میسر نبود. همچنین، با ورود اتومبیل و وسائل حمل‌ونقل جدید، طرح تعریض خیابان‌ها و کوچه‌ها ورد زبان‌ها بود. در این میان، از بین بردن امارت‌های قاجاری محله عودلاجان، انگیزه سیاسی را برای

نابودکردن آثار دوره قاجار، فراهم کرد و همین موضوع، ناهنجاری‌هایی را برای آسیب‌رساندن به هویت محله‌ای شهری ایجاد کرد. رضاشاه نیز، عودلاجان را به ۲ بخش مجزای امام‌زاده یحیی و پیرعطاء، تقسیم کرد و به دنبال این تحول، نیمی از خانواده‌های محله (مسلمان و یهودی) در شرق خیابان سیروس، نیمی دیگر در غرب خیابان ساکن شدند. از طرف دیگر، خیابان ناصریه نیز، وسیع شد و تا جلouxان مسجد شاه (امام خمینی) ادامه یافت و به خیابان ناصر خسرو مشهور شد. عودلاجان غربی آسیب دید و از شمس‌العماره جدا شد و دبیرستان جدیدالتأسیس مروی شکل بازارچه؛ گذر؛ کوچه و باغ مروی را عوض کرد (تکمیل همایون، ۱۳۹۳: ۸۶). در دوره دوم سلطنت پهلوی خیابان پامنار نیز، وسیع شد و مانند خیابان سیروس، محله را قطعه‌قطعه کرد و تا خیابان بوذرجمهری امتداد یافت. حاصل این تغییرات، سه‌بخشی‌شدن محله بزرگ تاریخی عودلاجان، و تقسیم آن به عودلاجان غربی، میانی و شرقی بود. در دوره جدید نیز، پس از چندقطعه شدن عودلاجان و تزلزل آن، تصمیمات سیاسی برای توسعه شمال تهران، ساکنان محله، به بهانه خرابی و نابسامانی زندگی کم‌کم به محلات آباد تهران، به ویژه شمال شهر رفتند و بسیاری از یهودیان در شمال شهر یا خارج از کشور ساکن شدند. عودلاجان، در دوران نابسامانی‌های جنگ تحمیلی نیز، تغییراتی کرد که بعضی از آنها ناخواسته ساختار محله را بشدت تغییر دادند؛ چنان‌که مهاجران جنگی و افغانی‌های فراری ساکنان بعدی آن شدند. از یک طرف، بی‌توجهی مسئولان سیاسی و از طرف دیگر، شهرداری‌ها و سازمان میراث فرهنگی بافت تاریخی محله را که ضعیف و فرسوده بود، به کلی نابود کردند. همچنین، افراد دیگری هم برای سازندگی جدید، گسترش مدرنیسم شهری و سکونت دادن کارمندان لشکری و کشوری، با بولدوزرها و کلنگ‌های خود، دوباره به این محله تاریخی آسیب زدند و به بهانه تعریض کوچه‌ها، سهولت عبور و مرور و حمل‌ونقل، قسمت زیادی از بافت شهری را تخریب کردند. نظام اقتصادی بیمار و ناسالم نیز، با

است؛ به گونه‌ای که هویت آن را بشدت با خطر مواجه کرده و با هجوم پسماندها و مازادهای اقتصادی «بازار تهران» به این محله، عملاً هویت آن از نظر اقتصادی نامنسجم شده است. این تغییرات، باعث تحولاتی در بافت معنایی محله نیز، شده است و این پژوهش، سعی دارد با استفاده از نظریه داده‌بنیاد و به روشی تفسیری درک شهروندان محله عودلاجان را از این تغییرات بررسی و پیامدهای آن را بر ساختار معنایی محله، مشخص کند. به عبارتی دیگر، در پی پاسخگویی به این پرسش است که تغییرات فضای محله عودلاجان، از نظر معنایی چه پیامدهایی دارد و این پیامدها طی چه عملیاتی این محله را ویران کرده‌اند.

ادبیات پژوهش

نظریه غالب در این مقاله، نظریه برساختی تفسیری است. این نظریه، انسان را موجودی فعال، خلاق و معنا ساز می‌داند که مدام در حال خلق، نیز معنادار کردن زندگی اجتماعی و واقعیات روزمره آن است؛ بنابراین، محیط اجتماعی برخلاف نظریه، به خودی خود، بی‌معنا است و به وسیله انسان‌ها و از طریق پیوند معانی و نمادهای عینی، معنادار می‌شود. اگر انسان موجودی خلاق و معنا ساز باشد، واقعیات ساخته او، سیال، شناور و بدون ساختار و قواعد یکنواخت و جهان‌شمول خواهند بود (دنزین، ۲۰۰۵، الیوت و همکاران، ۲۰۰۱، پاتون، ۲۰۰۱ به نقل از محمدپور و ایمان، ۱۳۸۷: ۱۹۵).

رویکرد برساختی تفسیری معتقد است باتوجه به خلاق بودن ماهیت انسان، و نیز سیال بودن واقعیت اجتماعی مسیر و روش خاصی برای درک واقعیات و یا تغییر آنها وجود ندارد (Neuman, 2006, 2007; Blaikie, 2007). طبق این جهت‌گیری واقعیت به شکل واقعی وجود ندارد، بلکه به صورت اجتماعی ساخته می‌شود؛ یعنی اعضای یک جامعه، از طریق زبان، رفتار و حرکات خود، واقعیت را خلق و سپس در برابر این واقعیت، واکنش نشان می‌دهند. همچنین، این نظریه (که بر اصالت انسان در برابر اصالت محیط تأکید دارد)

تأثیرپذیری از تصمیمات سیاسی سیمای فرهنگی و انسانی این محله را دگرگون کرد (تکمیل همایون، ۱۳۹۳: ۸۷).

تغییرات فضای شهری و محله‌ای تغییر فرم فیزیکی فضا نیست، بلکه تغییر فرم معنایی یک فضا هم، تلقی می‌شود. همان‌طور که هانری لوفور می‌گوید، فضا یک پدیده طبیعی یا استعلایی نیست؛ بلکه یک تمامیت تاریخی و یک تولید اجتماعی است. فضا از یک سو، تجربه حافظه تاریخی ماست و از سوی دیگر، تجربه زندگی روزمره ما (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۳۹) بنابراین، فضا یک امر اجتماعی محسوب می‌شود و به گونه‌ای دیالکتیکی از طریق فعالیت متقابل، ساخته می‌شود (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۴۰). هاروی، معتقد است فضا محصول آن دسته از روابط اجتماعی و فعالیت‌های تاریخی است که در فرم‌ها و ساختارهای فضا حک و درونی شده‌اند (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۱) بنابراین، فضا فرمی اجتماعی و تاریخی دارد که بر اساس فعالیت متقابل اجتماعی فعالان، و مردم ساکن آن شکل می‌گیرد. ساختار فضای شهر، به وسیله حضور سوژه شکل می‌گیرد؛ این امر، یعنی وجود فضا به حضور انسان وابسته است، چه این حضور مجازی باشد چه محقق (شعیری، ۱۳۹۱: ۹۸). البته این حضور، شکلی ایستا ندارد، بلکه اغلب شکلی پویا (دینامیک) دارد (فکوهی، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

فرض بنیادی پژوهش حاضر، این است که فضای شهری یک ساختار اجتماعی است و تغییراتی که در این فضا اتفاق می‌افتد، پیامدهای معنایی دارد. بافت معنایی و اجتماعی فضا یک بافت فیزیکی یا مادی نیست، بلکه تلفیقی از بافت معنایی؛ نشانه‌ای؛ اجتماعی؛ تاریخی و فیزیکی است؛ از این رو، تغییرات این فضای اجتماعی بر افراد و فعالانی که در آن فضا زندگی می‌کنند، تأثیر می‌گذارد و روایت جمعی آنان را تغییر می‌دهد. باتوجه به این مطلب، دغدغه این مقاله، ساختارمندی فضا نیست، بلکه پیامدهای معنایی تغییرات آن، در چنین فضای ساختارمندی است.

علی‌رغم تغییرات بسیار گسترده فضای محله عودلاجان در طول تاریخ آن، در سال‌های اخیر، این تغییرات بیشتر شده

نخستین بار به صورت نظریه‌های شخصی تفسیر جهان، یا دست‌کم تفسیر حیطه خاصی از پدیده‌ها برای خود فرد است (ریترز، ۱۳۹۴: ۳۰۳). به‌طور کلی، مضامین مهم و اصلی نظریه فعالیت متقابل نمادین، عبارت‌اند از: اهمیت معنا؛ تعابیر و تفاسیر مختلف مردم و فعالان؛ اعتباربخشیدن به معنا و اهمیت‌دادن به ارزش‌های هنجاری و الگوها.

نخستین بار، معنایی که فعالان از فضای شهری و محله‌ای درک و دریافت می‌کنند، به بستر اجتماعی تبدیل‌کننده آنها به سوژه‌های شهری و محله‌ای وابسته است. مردم محله‌ای و شهری با رفتار اجتماعی خویش و بر مبنای پیشینه تاریخی فضای شهری را شکل داده‌اند. درحقیقت، تولید فضا رفتاری جمعی است که به‌وسیله افراد و فعالان شهری و محله‌ای ایجاد می‌شود و طبیعتاً تغییراتی که قرار است در چنین فضایی اتفاق بیفتد، بر بافت معنایی آنها نیز، تأثیر می‌گذارد. بنابراین، فرض اساسی این است که فضا ساختاری است که به‌وسیله رفتار فعالان جمعی ساخته شده است. فعالان و مردم شهری، با تعاملات و رفتارهای متقابل روزمره خود، این فضا و ساختار شهری را مدیریت می‌کنند؛ اما تغییرات فضا خارج از حوزه روابط آنها و به‌وسیله ساختارهای بزرگ سیاسی، شهری و اقتصادی اتفاق می‌افتد، و به‌نوعی بر ساختار معنایی آنها و درکشان از محله و فضا تحمیل می‌شود. حتی اگر فرض کنیم تغییرات فضا به‌نحوی ساختارمند بر بافت معنایی کنشگران و سوژه‌های شهری تحمیل می‌شوند، باز هم درک معنایی مردم و فعالان شهری از چنین تغییراتی پیامدهایی معنایی دارد که خارج از ساختار فرازبانی فضای شهری اتفاق می‌افتد. از این رو، به‌طور کلی فضای محله‌ای و شهری ساختاری زبانی و فرازبانی است که به‌وسیله رفتار و تعاملات روزمره شهروندان ساخته شده است و تغییرات فضا در چنین ساختاری بر معنای رفتار و ساختار معنایی و نشانه‌ای شهروندان، تأثیر می‌گذارد.

معتقد است واقعیت‌های اجتماعی در طی مراحل درک و تفسیر انسان‌ها و در خلال زندگی روزمره، ساخته و معنادار می‌شوند؛ بنابراین، شیوه درک و فهم انسان‌ها از واقعیت، مهم و آشکار آن هم، گوناگون است. از طرف دیگر، از آنجاکه تفسیر و درک مردم از دنیای پیرامون خود، در بستر زندگی اجتماعی روزمره شکل می‌گیرد، معنای آن نیز، به این بستر وابسته‌اند و در درون آن، معنادار می‌شوند (Guba & Lincoln, 2005). نظریه برساختی تفسیری عموماً معتقد است انسان خلاق و معناساز، جهان اجتماعی خود را به‌وسیله بازاندیشی می‌سازد؛ براین اساس، موقعیت‌ها، واقعیت‌های اجتماعی سیال و همواره محتمل هستند. این واقعیات، کشف و کنترل نمی‌شوند، بلکه صرفاً درک و تفسیر می‌شوند (گلیرز، ۱۹۶۷، ۱۹۸۷، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱ به نقل از بوستانی و محمدپور، ۱۳۸۸: ۹). در این دیدگاه، هدف عمده پژوهش اجتماعی درک و تفسیر الگوها و روش‌هایی انسانی است که پیوسته ساخته و بازسازی می‌شوند. انسان‌ها تابع تام و بی‌چون‌وچرای طبیعت نیستند؛ بلکه آن را می‌سازند و به آن معنا می‌دهند؛ بنابراین، دیدگاه آنها درباره محیط خود، چگونگی ارزیابی و تفسیر آن، اهمیت دارد (محمدپور، درحال انتشار: ۳۴۸).

رویکرد برساختی تفسیری پیوند نزدیکی با نظریه «کنش متقابل نمادین» دارد. این نظریه، بر ظهور و تجلی معنا در تعاملات انسان متمرکز است؛ چنان‌که مطابق آن، معنایی تعاریفی هستند که افراد به اشیاء و رویدادها نسبت می‌دهند. معنایی از طریق تعاملات اجتماعی با خود و دیگران شکل می‌گیرند و درنهایت، الگوی رفتار فردی و جمعی می‌شوند. از دیدگاه فعالیت متقابل نمادین، شکل‌گیری معنا فرایندی مستمر، سیال و براساس تلاش افراد، برای درک جهان اطراف و وضعیت موجود است. در این نظریه، تأکید اصلی بر روش‌های گوناگون معنابخشی افراد به پدیده‌ها؛ رویدادها؛ تجربیات و عناصری مانند اینها است. بر مبنای این فرض اساسی طبق قاعده روش‌شناختی لازم است دیدگاه فرد مدنظر، از نظرات گوناگون بازسازی شود. این بازسازی

روش‌شناسی پژوهش

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، از نوع کیفی و به‌طورخاص، روش نظریه داده‌بنیاد (GTM) است که این روش، به‌وسیله آنتونی بریانت^۱ (Urquhart, 2013:193) مفید دانسته شده است. این مطلب، بدین معناست که روش نظریه داده‌بنیاد یک روش است و نظریه داده‌بنیاد محصول آن محسوب می‌شود. این روش، برگرفته از تعریف گلیر و اشتراوس (1967) است و هدف آن، کشف نظریه به کمک اطلاعات دقیق و بررسی شده پژوهش‌های اجتماعی است. چنین نظریه‌ای به بستر و زمینه پژوهش وابسته است و «نظریه محدود به واقعیت خاص» محسوب می‌شود. نظریه‌ای که با استفاده از روش نظریه داده‌بنیاد، کشف یا تولید می‌شود، معمولاً در قالب روایی، نمودار یا مجموعه‌ای از فرضیه‌ها ارائه می‌شود.^۲

فرآیند گردآوری داده‌ها و نمونه‌گیری

اطلاعات پژوهش، با استفاده از مشاهده میدانی مستقیم، مصاحبه‌های گروهی و مصاحبه‌های فردی نیمه‌ساخت‌یافته جمع‌آوری شده‌اند. ابتدا برای تسلط بر محدوده مدنظر و شناخت عمیق آن، مشاهده میدانی انجام شده و تمام نقاط و گره‌های تعارضی و تعاملی موجود در محله عودلاجان بررسی شده است. پس از آن، برای تسلط بر جنبه‌های بیشتر موضوع، ۲ مصاحبه گروهی ۵ نفره و ۶ نفره و سپس مصاحبه‌های گروهی و مصاحبه‌های فردی نیمه‌ساخت‌یافته با اهالی محله انجام شده است. گفتنی است در حین انجام مصاحبه‌ها مشاهده میدانی هم ادامه داشته و تا پایان کار متوقف نشده است. مدت زمان انجام این مشاهده و مصاحبه‌های مذکور، ۵ ماه (از اردیبهشت ۱۳۹۴ تا شهریور ۱۳۹۴) بوده است.

نمونه‌گیری در روش نظریه داده‌بنیاد در ۲ بعد انجام می‌شود. در بعد نخست، نمونه‌گیری از افراد حاضر در

مصاحبه انجام می‌شود و عموماً نمونه‌گیری از نوع هدفمند است؛ اما در بعد دوم، با نمونه‌گیری نظری مواجه هستیم. در این مقاله، از نمونه‌گیری در بعد اول استفاده شده است، سپس با کدگذاری این مصاحبه و تحلیل ابتدایی آن، برای کشف مباحث مهم، با یک نمونه‌گیری هدفمند، به سراغ نمونه‌های فردی و گروهی دیگر رفته‌ایم. فرآیند کدگذاری مصاحبه‌ها و نتایج آنها مبنای انتخاب نمونه‌های فردی بعدی بوده است و درنهایت، با ۲۲ نفر مصاحبه شده است. مبنای تمام‌شدن مصاحبه‌ها نیز، اشباع نظری بوده است.

مشخصات کلی مصاحبه‌شوندگان

مصاحبه‌های پژوهش به ۲ صورت مصاحبه گروهی و مصاحبه فردی انجام شده‌اند. در مصاحبه‌های فردی با ۲۲ نفر از ساکنان و فعالان محله، و در مصاحبه‌های گروهی با ۵ گروه از آنان مصاحبه شده است. جزئیات افراد مصاحبه‌شونده، در این جدول‌ها ذکر شده است.

فرآیند تحلیل داده‌ها

تحلیل اطلاعات، با استفاده از رویکرد کدگذاری سه‌مرحله‌ای گلیر (1978) و به‌صورت خط به خط انجام شده است. مراحل تحلیل اطلاعات، به ترتیب عبارت است از: کدگذاری باز (شناسایی مباحث، ویژگی‌ها و ابعاد) کدگذاری گزینشی (خوشه‌بندی حول مقوله‌ها) و کدگذاری نظری. کدگذاری باز، جستجو در میان اطلاعات به‌صورت خط به خط یا پاراگراف به پاراگراف، کدگذاری آنها و حفظ بازبودن کدگذاری و مشاهده نتایج اطلاعات است. براین‌اساس، اطلاعات، به‌صورت خط به خط کدگذاری و سپس کدهای باز در مرحله کدگذاری گزینشی براساس مباحث اصلی نظریه، در دسته موضوعات بزرگ‌تر گروه‌بندی شده‌اند. در کدگذاری نظری این مباحث به یکدیگر وصل، روابط بین آنها ارزیابی شده است. این امر، همان فرآیند کشف و ظهور نظریه است، یعنی یافتن سازه‌ها، مرتبط‌کردن آنها و بررسی ماهیت این

¹ Anthony J Bryant² Represented

ارائه شده و به منظور ارتقاء این نظریه، مراحل «ارتقاء مقیاس» انجام شده است. برای دستیابی به این هدف نیز، از «ادغام نظری» استفاده شده که به معنای مرتبط کردن نظریه کشف شده، با سایر نظریه‌های موجود در همان حوزه، یا حوزه‌های مشابه است.

رابطه‌ها. پس از کدگذاری داده‌ها و مرتبط کردن موضوعات کشف شده باهم، «نظریه محدود به واقعیت خاص» ارائه شده است. چنین نظریه‌ای با عامل مدنظر پژوهش تناسب دارد و مدعی هیچ نوع تعمیمی فراتر از آن، نیست. در مرحله بعد، با استفاده از نظریه محدود به واقعیت خاص، نمودار این نظریه

جدول ۱- ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مصاحبه‌شوندگان فردی

جنسیت		وضعیت تأهل			میزان تحصیلات		
زن	مرد	متاهل	مجرد	بی‌سواد	ابتدایی	دیپلم	فوق‌دیپلم
۱۵	۶	۱۶	۲	۶	۵	۳	۱
۷	۱۵	۱۶	۲	۶	۵	۳	۱
وضعیت اشتغال		سن					
شاغل	خانهدار	دانشجو	بیکار	کمتر از ۳۰ سال	۳۰ تا ۴۰ سال	۴۰ تا ۵۰ سال	بیش از ۵۰ سال
۱۰	۵	۱	۶	۵	۴	۴	۹

جدول ۲- فهرست مصاحبه‌های گروهی

ردیف	مصاحبه‌های گروهی	زن	مرد	جمع کل
۱	مصاحبه گروهی با ساکنان محله (۱)	۳	۳	۶
۲	مصاحبه گروهی با ساکنان محله (۲)	۳	۲	۵
۳	مصاحبه گروهی با کسبه محله	-	۵	۵
۴	مصاحبه گروهی با نیروهای انتظامی شاغل در محله	-	۵	۵
۵	مصاحبه گروهی با دفتر نوسازی محله عودلاجان و امامزاده یحیی	۳	۱	۴

ارزیابی کیفیت و اعتبار یافته‌ها

پس از شکل‌گیری نظریه کشف‌شده، لازم است نظر شرکت‌کنندگان درباره معنادار یا بی‌معنابودن تبیین نظری ما مشخص، نیز از صحت (Creswell, 2012:442). برای رسیدن به این هدف، نظریه محدود به واقعیت خاص، نتایج آن، به ۸ نفر از زنان و مردان محله عودلاجان (شامل ۴ نفر از ساکنان محله، ۱ نفر از کارکنان نیروی انتظامی و ۳ نفر از کسبه محله) نشان داده شده و مراحل ترسیم نمودار برای آنها تشریح شده است. یافته‌های حاصل شده، نتایج کلی پژوهش را تأیید کردند. در بعضی موارد تردیدهایی وجود داشت که با انجام ۳ مصاحبه دیگر، این مسأله تا حدودی بر طرف شد. همچنین از تکنیک «زاویه‌بندی» برای ارزیابی اعتبار و کیفیت یافته‌ها استفاده شده است. مطابق این روش، پژوهشگران سعی کرده‌اند از طریق

درگیرکردن مداوم و مستمر ذهن خود با اطلاعات، وسعت و عمق آنها را امکان‌پذیر کنند. به این منظور، پس از کدگذاری اطلاعات به وسیله پژوهشگران، از ۲ نفر دیگر خواسته شده است بعضی از مصاحبه‌ها را کدگذاری کنند تا صحت و اعتبار کدگذاری و مباحث حاصل شده، ارزیابی شود. نتایج نشان می‌دهد در بیشتر موارد، یافته‌ها تقریباً مشابه و یکسان بودند. چند مورد اختلاف هم وجود داشت که در چنین پژوهش‌هایی تا حدی طبیعی و ناشی از ذهنیت پیشینی کدگذاران مختلف است. همچنین، با استفاده از تکنیک «تشخیص خارجی» (Creswell, 2012:442). از یک پژوهشگر دیگر درخواست شده است نمودار نظریه کشف‌شده و نظریه محدود به واقعیت خاص را مطالعه و دیدگاه‌های خود را درباره آنها بیان کند.

نتایج پژوهش

کدگذاری اطلاعات، طبق نظریه گلیزر و با استفاده از روش نظریه داده‌بنیاد، در ۳ مرحله کدگذاری باز، کدگذاری انتخابی و کدگذاری نظری انجام شده است. در مرحله کدگذاری باز ۲۸۹ کد و مفهوم باز به دست آمده است که نمونه‌های مهم آنها در قالب مفاهیم در این جدول آمده است. در مرحله کدگذاری انتخابی ۶ مبحث اصلی به دست آمده است که

درباره شرح آنها و نحوه ارتباطشان با همدیگر و با مبحث اصلی (کدگذاری نظری) به‌طور مفصل، بحث خواهد شد. در بخش نتایج، ابتدا موضوعات اصلی بررسی سپس «نظریه محدود به واقعیت خاص» ارائه خواهد شد. پس از آن، نمودار نظریه محدود به واقعیت خاص، ارائه و در پایان، درباره ارتقاء مقیاس نظریه کشف‌شده و ادغام نظری صحبت خواهد شد.

جدول ۳- مفاهیم و موضوعات اصلی کشف‌شده

ردیف	مفاهیم	موضوع اصلی	مبحث مرکزی
۱	تغییر معنای عادت‌های اقتصادی سنتی، تغییر بافت تاریخی، اعتماد بین فعالان محله‌ای، نابودی و ویرانی بناهای تاریخی، تغییر کاربری فضاهای تاریخی، فراموشی آیین‌های سنتی و فرهنگی محله، اقتصادمحورشدن ساختار تاریخی محله، تبدیل شدن فضای تاریخی محله به مراکز بزهکاری و جرم، نابودی خاطرات در اثر تغییر کاربری محله، فرسودگی ساختار تاریخی محله و مهاجرت ساکنان، تبدیل خانه‌های قدیمی به فضای آپارتمانی، ویرانی باغ‌های قدیمی، تعطیلی اماکن مذهبی و فرهنگی.	ویرانی پیشینه تاریخی	
۲	برخورد روزمره با معنادان و کارتن خواب‌ها، جولان روزانه ارادل و اوباش در محله، فراوانی فضاهای جرم‌خیز در محله در اثر تغییر کاربری، ناامنی رفت‌وآمد در شب، ناامنی جنسیتی، فعالیت زیاد موادفروش‌ها، تبدیل شدن فضاهای مسکونی به انبارهای جرم‌خیز، تبدیل شدن کوچه‌های تاریخی به محل فعالیت مال‌خرها و مواد فروش‌ها، ناامن‌بودن حضور گردشگران در محله، تبدیل گذرگاه‌های تاریخی به محل جرم و ناامنی به سبب عرض کم.	رواج تجربه ناامنی	اقتصادی شدن فعالیت‌های محله‌ای
۳	حضورنداشتن فعال زنان در محله، محدودبودن زنان به فعالیت خانگی، ناامنی برای زنان در زمان‌های خاص، سوءاستفاده شدید از زنان بزهکار، تبدیل شدن زنان بزهکار به ایژه جنسی، کاهش شدید جمعیت زنان در محله، به سبب حاکم‌شدن منطق اقتصادی بر فضای آن.	مردانه‌شدن فضا	
۴	دیدگاه‌های مختلف نهادهای فعال در محله درباره مسائل آن، تجربه سوءاستفاده شهرداری از ساکنان برای تغییر کاربری، بی‌توجهی میراث فرهنگی به وجهه تاریخی محله، جدال میراث فرهنگی و شهرداری درباره تغییر کاربری فضا، فعالیت‌های متضاد نهادهای محله باهم و تأثیر آن بر فضای فعالیت، جدال مشروعیت نهادهای در زمینه فعالیت در محله، ادعای مالکیت نهادی بر فضای محله‌ای، تقسیم فضای محله بین نهادهای درگیر، همکاری نکردن نهادهای رسمی و غیررسمی، ضعف مشروعیت نهادهای رسمی به سبب سابقه نامناسب حضور در محله، غلبه منافع فردی و گروهی در فعالیت نهادهای رسمی در محله.	جدال نهادها	
۵	ازبین‌رفتن صمیمیت و روابط عاطفی همسایگی، زندگی مسالمت‌آمیز خرده‌فرهنگ‌های مختلف در محله و ازبین‌رفتن آن در اثر تغییرات فضا، کاهش شدید جمعیت ساکنان و جداسدن ساکنان از هم در اثر اقتصادی‌شدن فضا، جایگزینی خرده‌فرهنگ‌های بزهکار با	فرسایش همسایگی	

ساکنان قبلی و تمایل نداشتن به برقراری روابط همسایگی، بیگانگی فرهنگی ساکنان قدیمی با ساکنان جدید، بی‌اعتمادی ساکنان به همسایه‌ها به دلیل تقابل‌های فرهنگی و اجتماعی، بی‌اعتمادی سازمانی و غیرسازمانی و مشارکت محله‌ای بسیار ضعیف همسایه‌ها به این دلیل، فرار از برقراری روابط پایدار میان همسایه‌ها.

۶ از بین رفتن نظام معنایی محله‌ای، رواج بی‌اعتنایی مدنی در محله، بی‌توجهی نسبت به مرگ هویت محله‌ای سرنوشت محله، بی‌اعتنایی نسبت به رفتارهای ساکنان دیگر محله، کاهش احساس تعلق به محله، ویرانی نمادهای هویت‌بخش محله‌ای مانند بناهای تاریخی؛ اماکن دینی و مذهبی شامل تکیه عرب‌ها؛ تکیه رضاقلی‌خان؛ تکیه سرپولک؛ امامزاده یحیی؛ گذر پیرعطاء؛ گذر مسجد حوض؛ گذر مسجد شاه؛ مسجد دانکی؛ مسجد شاه‌چراغی؛ سودم‌محورشدن تعاملات فعالان محله‌ای و در نتیجه مشارکت نکردن و احساس بی‌تعلق بودن به محله؛ مهاجرت ساکنان قدیمی و جایگزینی مهاجرین که متعلق به محله نیستند؛ از بین رفتن گذرهای معناساز محله از جمله گذر سرپولک؛ گذر سرچشمه؛ میدان سرچال؛ گذر باغ پسته و محله باغ امین.

الف: ویرانی پیشینه تاریخی

عودلاجان، یکی از پنج محله اصلی تهران دوره صفوی است که به همراه محله‌های ارگ؛ سنگلج؛ بازار و چال میدان، محدوده باروی شاه طهماسبی را تشکیل می‌داده‌اند؛ براین اساس، بسیاری از بناها و اماکن تاریخی و فرهنگی مذهبی شهر تهران، در این محله وجود داشته‌اند و به نوعی مرکزی برای روایت تاریخ تهران محسوب می‌شود. چنین تاریخی سبب شده است فضای محله‌ای و شهری داشته باشد که طبیعتاً در طول تاریخ بر ذهنیت و هویت شهروندان ساکن آن، تأثیر گذاشته است. معناها و روایت‌های شهروندان این محله، بر مبنای تاریخ و داستان و سرنوشت تاریخی آن شکل گرفته است؛ برای مثال فعالیت‌های اقتصادی سنتی آن، براساس تاریخ اقتصادی محله شکل گرفته است و هنوز هم بقایای چنین فعالیت‌هایی در آن دیده می‌شود. اساس برقراری این گونه فعالیت‌های اقتصادی در تاریخ این منطقه، «اعتماد» بوده است؛ اما پس از تغییر شدید فضای آن و هجوم منطق «بازار» امکان چنین فعالیت‌هایی از بین رفته و جای آن را فعالیت‌های اقتصادی سودمحور گرفته است. این مسأله، بر فضا و ساختار معنایی شهروندان ساکن محله، تأثیر منفی گذاشته است، به طوری که ساکنانی که تجربه‌های اقتصادی سنتی داشته‌اند، تغییر فضای اقتصادی را عامل ویرانی معنایی

محله و فضای تاریخی اقتصاد آن می‌دانند. محمد^۱، ۴۵ ساله و صاحب مغازه ساندویچ‌فروشی کوچک عودلاجان، روایت خود را چنین بیان می‌کند:

«اون وقتا خوب همه به هم اعتماد داشتن. پدرم تو کوچه کناری کیف‌سازی داشت. به همه می‌فروخت، بعضیا خیلی وقت بعدش پول را می‌دادن و بابام هم بهشون اعتماد داشت. اصلاً این چک و در رفتن و نامردیا نبود، تقریباً همه هم اینجوری بودن؛ اما الان، من یه ساندویچم به یکی از این کارتن‌خوابای بدبختم نمی‌دم. شما همه مغازه‌ها را برید نگاه کنید، روی در همه نوشته نسبه نداریم. خوب این از بی‌اعتمادی یه دیگه».

تغییر منطق فعالیت‌های اقتصادی از سنتی به مدرن، شکل تاریخی اعتماد متقابل فعالان را تغییر داده است. در این میان، مسأله اصلی این است که چه عاملی باعث این اتفاق شده است؟ دلیل این مسأله، ویرانی و نابودی فضای تاریخی محله عودلاجان است، زیرا این محله روایت‌گر پیشینه تاریخی شهر تهران است. پس از ورود مدرنیته به بازار تهران، و حاکم شدن منطق اقتصادی سرمایه‌داری (هر چند به صورتی ناقص) این مسأله، بشدت بر مناطق پیرامونی «بازار» مانند محله عودلاجان، تأثیر گذاشت. ساختمان‌سازی و تغییر کاربری فضا

^۱ اسامی مستعار هستند.

کاربری‌ها و آغاز طرح‌های مختلف، به‌زور خونه‌های مردم رو خریدن و مردم هم رفتن به جاهای دیگه شهر و حتی روستاهای اطراف. خونه‌ها هم تبدیل شدن به انبار کالاهای بازار».

چنین تحولاتی در ساختار فضای محله، ساختار معنایی آن را هم، تغییر داده است. مهمترین مسأله، مشکل «روایت تاریخی» ساکنان محله، در اثر بروز این تغییرات است. به‌عبارت‌دیگر، تغییرات در ساختار فضای محله عودلاجان، تغییر هویت آن، از یک هویت فرهنگی تاریخی به یک هویت اقتصادی حافظه تاریخی شهروندان و فعالان اجتماعی ساکن محله را از هم گسسته کرده است. این مسأله، هویت محله‌ای را با مشکل مواجه و حتی نابود کرده است. جواد، پس از بیان تأثیر تغییرات فضا بر مهاجرت ساکنان و تغییر ساختار محله، از مرگ و ویرانی خاطرات می‌گوید:

«افرادی که از اینجا میرن، بعد مدتی دلشون برای محله تنگ میشه و بر می‌گردن ما رو می‌بینن. از لحاظ روحی، ویران شدن و افسرده هستن. همه پشیمونن که فروختن، اما همیشه کاریش کرد. چند باری میان می‌بینن و بعد فراموش می‌کنن. همه توی کوچه‌پس‌کوچه‌های این محله، خاطرات و داستان‌هایی داشتیم، اما وقتی شما را تبعید می‌کنن، اون خاطرات هم می‌میرن، چون هیچ راهی برای بازگشت ندارید».

فرا تر از مهاجرت ساکنان محله و نابودی حافظه جمعی و تاریخی آنها عواملی مانند ویرانی بناهای تاریخی؛ تغییر کاربری فضاهای تاریخی به اقتصادی؛ تبدیل خانه‌های قدیمی به فضاهای آپارتمانی و ساختمان‌های تجاری چندطبقه؛ تعطیلی اماکن مذهبی و فرهنگی و... نیز، در نابودی و مرگ حافظه تاریخی محله عودلاجان، نقش اساسی داشته‌اند. با آغاز مراحل تغییرات فضای محله، بناها و آثار فرهنگی و تاریخی به دلیل هماهنگی کم با آینده اقتصادی مدنظر، یا تعطیل شدند یا کاربری آنها تغییر داده شد. برای مثال، تکیه عرب‌ها؛ تکیه رضاقلی‌خان؛ تکیه سرپولک؛ امامزاده یحیی؛ گذر پیرعطاء؛ گذر مسجد حوض؛ گذر مسجد شاهی؛ مسجد دانکی؛ مسجد شاه‌چراغی؛ تیمچه اکبریان؛ نگارخانه تاریخی؛ مدرسه

در لایه‌های پیرامونی این محله آغاز شد، اما بنا به دلایلی از جمله محدودیت‌های ساخت‌وساز در لایه‌های میانی محله؛ مشکلات حقوقی مالکیت زمین؛ جدال نهادها؛ مقاومت محدود مردمی و... این مسأله، در لایه میانی محله اتفاق نیفتاد. براین اساس و بر مبنای مشاهدات میدانی پژوهشگران، در محله عودلاجان، با یک لایه‌بندی سه‌گانه پیرامونی، نیمه‌پیرامونی و هسته‌ای مواجه هستیم. تغییرات کالبدی در لایه‌های پیرامونی و نیمه‌پیرامونی اتفاق افتاده، اما لایه هسته‌ای از این اتفاق تأثیر نگرفته است. پیامد مهم این چنین کنار ماندنی تبدیل خانه‌ها و بناهای تاریخی و فرهنگی محله به انبار کالاهای بازار است که عملاً موجب شده است این لایه هسته‌ای مانند نوعی «مازاد بازار» عمل کند. افراد ساکن محله عودلاجان، چنین مراحل را دلیل روند کوچ اجباری ساکنان محله می‌دانند. علی، مرد میان‌سالی که از معدود بازماندگان ساکن این محله است، با به‌کاربردن چنین اصطلاحی می‌گوید:

«شهرداری به‌زور می‌خواد ما رو از این جا بیرون کنه. هر روز یه حرفی می‌زنن. همین چند روز قبل اومدن و گفتن باید خونه‌ها و زمیناتونو با قیمت بسیار کم بفروشین. وقتی هم می‌گیم نمی‌فروشیم، الکی می‌گن توی طرحه و آگه بخوایم طرح را اجرا کنیم، همه خونه‌ها را خراب می‌کنیم. به‌زور ما را بیرون می‌کنن. همه را بیرون کردن. این تبعید اجباری یه، کوچ اجباری».

عطیه، همسر علی، با حالتی عصبانی، بازار تهران را مقصر همه این اتفاقات می‌داند:

«هر چی می‌کشیم از این بازاری‌هاس. برای پول و سود همه محله را نابود کردن و تبدیلیش کردن به خرابه و انبارخونه. همه این برنامه‌ها برای سود و نفع اون‌هاس».

جواد، ساکن یکی از خانه‌های خیابان آقاموسی در لایه میانی عودلاجان است. او روایت خود را از تغییرات فضای منطقه، این‌گونه بیان می‌کند:

«کاری کردن که همه ساکنان قدیمی از اینجا رفتن. همه زندگی خوب و شادی داشتن، اما با تغییر

دارالفنون؛ خانه پروین اعتصامی و... ذکر می‌شوند. مشاهدات میدانی پژوهشگران، نشان می‌دهد در اثر این تغییرات، بیشتر این بناها و آثار تاریخی یا تعطیل شدند و در اثر رسیدگی نکردن نابود و ویران شده‌اند یا تغییر کاربری داده شدند و تبدیل به بناهای تجاری و اقتصادی شدند.

ب: رواج تجربه ناامنی

تغییرات فضای محله عودلاجان، بجز نابودی بافت تاریخی و حافظه جمعی تاریخی ساختار اجتماعی آن را هم، با مشکلاتی جدی مواجه کرده است. مهمترین موضوع در بافت اجتماعی کنونی این محله، ناامنی و امنیت نداشتن شهروندان و فعالانی است که به دلایل مختلف، به اینجا می‌آیند. این مسأله، به هیچ وجه ریشه تاریخی ندارد، بلکه ریشه در تغییرات فضا دارد. تغییرات فضا شامل تغییر کاربری‌ها و تلاش برای غالب کردن منطق اقتصادی بر ساختار محله‌ای سبب ویرانی و فرسایش فضای محله شده است. بر مبنای مشاهدات مستقیم پژوهشگران، این موضوع، به‌ویژه در لایه میانی محله عودلاجان مشهود است. بسیاری از ساخت‌وسازها در این بخش، به صورت نیمه‌کاره رها شده‌اند و فضاهایی بشدت جرم‌خیز را پدید آورده‌اند. همچنین، بسیاری از خانه‌های مسکونی در اثر مهاجرت‌های اجباری و غیراجباری تبدیل به انبارهایی شده که بنا بر گفته‌های ساکنان، تبدیل به مراکزی برای مصرف مواد مخدر، تن فروشی و... شده است. چنین مسائلی سبب شده است که فضای محله عودلاجان، بشدت ناامن نشان داده شود. مراد، که بنا به گفته خود، بیش از ۵۰ سال است که در این محله زندگی می‌کند، روایت خود از ناامنی را چنین بیان می‌کند:

«قدیما، این جا امن‌ترین محله بود. کسی کاری به کار کسی نداشت، اما الان همه جا پر از کارتن‌خوابا و معتادا شده. هر خرابه‌ای که نگاه می‌کنین، چند نفری نشستن و دارن مواد می‌کشن. شب‌ها هم همون جا می‌خوابن. به ما که کاری ندارن، اما بچه‌ها و زن‌ها و دخترها واقعاً امنیت ندارن».

حضور زیاد معتادان و کارتن‌خواب‌ها در محله، مسأله‌ای

عادی شده است. براساس مشاهدات پژوهشگران، در نقاط مختلف محله، در هر کوچه و خیابانی چندین کارتن‌خواب و معتاد وجود دارد، به‌گونه‌ای که فضای محله را بین خودشان تقسیم کرده‌اند. بجز لایه میانی محله عودلاجان، که به دلیل وجود فضاهای خرابه جرم‌خیز، در آن نوعی ناامنی شدید وجود دارد، کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف محله نیز، حداقل در روزهای تعطیل و ساعت‌های خلوت، این‌گونه هستند (این موضوع درباره کوچه سرپولک غفاری که روبه‌روی کوچه عودلاجان است، بشدت صادق است). سعید، ساکن قسمت‌های میانی کوچه سرپولک غفاری درباره تجربه خودش را از ناامنی این‌گونه تعریف می‌کند:

«روزای تعطیل، اینجا اصلاً نمیشه هیچ کاری کرد. فقط سروصدا و دادوبیداد مال‌خرها، معتادا و کارتن‌خوابا میاد. بارها پیش اومده در خونه‌م رو باز کردم، یک‌دفعه معتادی افتاده داخل خونه‌م، چون به در خونه تکیه داده بوده و مشغول کشیدن شیشه بوده. چنین اتفاقی بارها برام پیش اومده».

مشاهدات میدانی پژوهشگران، چنین ادعاهایی را تأیید می‌کند. در روزهای تعطیل و ساعت‌های خلوت، معتادها به صورت آزاد در کوچه‌ها و حتی در خیابان‌های اصلی (به‌ویژه خیابان ۱۵ خرداد، چهارراه سیروس) مشغول مصرف شیشه و دیگر مواد مخدر و حتی تن‌فروش‌ها نیز، آزادانه به دنبال جذب مشتری هستند.

از دیدگاه مصاحبه‌شوندگان، دلیل اصلی چنین اتفاقی، وجود فضاهای جرم‌خیز بسیار زیاد در محله است که ناشی از تغییرات غیراصولی و بی‌برنامه فضا بوده است. حضور چنین افراد و گروه‌هایی در محله عودلاجان، برخورد جدی نکردن با آنها و بی‌توجهی به برنامه‌ریزی مناسب برای سامان‌دهیشان، سبب شده است این محله، فضای امنی برای حضور و فعالیت این گروه‌ها در شهر تهران شود؛ چنان‌که انبارهایی که تا چند سال قبل، خانه‌های مسکونی بوده‌اند، تبدیل به مکانی برای وقوع جرم و ناامنی شده‌اند. شاهدان محلی نیز، بارها تأکید کرده‌اند که این انبارها تبدیل به مراکزی برای تن‌فروشی، مصرف مواد مخدر و... شده‌اند. محبوبه، خانمی تقریباً ۵۰

ساله که از کودکی در این محله زندگی می‌کند، در این رابطه می‌گوید:

«بیشتر این انبارها، واقعاً تبدیل به فاحشه‌خونه شده‌ان، معتادا راحت میرن مواد می‌کشن و کسی کاری بهشون نداره. از کنار هر انباری که رد بشین، بوی مواد و سروصدای معتادها مشخصه».

مشاهده میدانی پژوهشگران، این مسأله را نیز تأیید کرد. در بسیاری از کوچه‌ها و خیابان‌های محله (به‌ویژه عودلاجان میانی) انبارها تبدیل به مکانی امن برای مصرف مواد مخدر و تن‌فروشی شده‌اند. همین امر، ناامنی شدیدی را بر این کوچه‌ها حاکم کرده است، به طوری که بسیاری از شهروندان دیگر مناطق تهران هم، نمی‌توانند براحتی در این کوچه‌ها رفت‌وآمد کنند، چه برسد به گردشگران و توریست‌ها. مشاهدات میدانی و صحبت با کسبه و ساکنان، نشان می‌دهد تعداد گردشگران این محله در سال‌های اخیر، به صورت چشمگیری کاهش یافته است که این امر، به دلیل ناامنی حاکم بر آن است.

گذشته‌ازاین، مال‌خرها و اراذل و اوباش هم، سبب تشدید ناامنی در محله شده‌اند؛ به طوری که بسیاری از ساکنان، حضور مداوم این افراد را در کوچه‌پس‌کوچه‌های عودلاجان تأیید می‌کنند. محمد، ۴۵ ساله و صاحب مغازه ساندویچ فروشی در کوچه عودلاجان، چنین می‌گوید:

«هرروز اینجا چند نفر اراذل و اوباش میان و جنگ‌ودعوا راه می‌نوازن و کسی هم کاریشون نداره. زنگ می‌زنیم پلیس، بعد نیم‌ساعت میان، وقتی که دیگه همه چیز تموم شده و رفتن. این وضعیت هر روزه ماست».

عوامل ذکرشده، باعث شده‌اند که ناامنی در محله به وجود آید و تکرار روزانه آنها تجربه‌ای رایج و عادی برای شهروندان و ساکنان آن شود. دلیل اصلی این مسأله، تغییرات نامنظم فضای محله عودلاجان است که فضاها و خرابه‌های جرم‌خیز را در آن، ایجاد کرده است.

ج: مردانه‌شدن فضای شهری

هر شهروندی حق دارد از فضای شهری استفاده کند؛ اما عوامل متعددی باعث شده‌اند که فضای شهری محله عودلاجان، فضایی مردانه تلقی شود و زنان، نتوانند براحتی از این فضا برای اهداف مختلف، استفاده کنند. درحقیقت، فضای شهری این محله بشدت مردانه تلقی می‌شود. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد زنان، بندرت در فضای محله دیده می‌شوند و در صورت حضور، سعی می‌کنند بسرعت از آن عبور کنند؛ چنان‌که فضای شهری در بهترین حالت، برای عبورکردن آنان مناسب است. این امر، دلایل مختلفی دارد که مهمترین آنها ناامنی برای زنان است. طبق موضوعات مطرح‌شده، به دلیل حضور معتادان، اراذل و اوباش و... زنان امنیت کافی را برای حضور در محله ندارند. عاطفه، که دختری دانشجو است، روایت خود را از ناامنی و حضورنداشتن در فضای محله چنین بیان می‌کند:

«فقط اون لحظه‌هایی که مجبورم برم دانشگاه، از این کوچه عبور می‌کنم، چون واقعاً ناامنه. هر قدمی که بر می‌دارم، با ترس ولرززه. نگاه هر معتادی که در کوچه می‌بینم، می‌ترسونتم. اوقات فراغتم را هم، میرم جاهای دیگر شهر و اصلاً توی این محله بیرون نمیرم. پدر و مادرم اجازه چنین کاری را بهم نمیدن».

همچنین، غالب‌شدن منطق اقتصادی در محدود کردن زنان برای استفاده از فضای شهری نقش داشته است. بر مبنای مشاهدات میدانی پژوهشگران، بیشتر فعالیت‌ها و رسوم اقتصادی که در بازار تهران و به تبع آن، در لایه‌های پیرامونی و نیمه پیرامونی محله عودلاجان انجام می‌شوند، مردمحورند و عموماً زنان، نقش چندانی در این فعالیت‌ها و رسوم ندارند. ازطرف دیگر، به‌طورسنتی نقش‌های اقتصادی در این محله، همانند دیگر محله‌های سنتی ایران، بر اساس جنسیت تعریف شده‌اند. این موضوع در مردمحوربودن فعالیت‌ها و رسوم سنتی اقتصادی (همانند کیف‌سازی و...) در لایه میانی محله عودلاجان، مشاهده می‌شود. چنین عواملی سبب شده‌اند که زنان حضور بسیار کم‌رنگی در محله داشته باشند و به‌نوعی فضای مردانه، بر محله حاکم باشد. محبوبه، در این خصوص

چنین می‌گوید:

«قبل‌ها هم اینجوری بود، زن‌ها که اصلاً کار نداشتن و کارم بد بود برای زن؛ اما عصرها یا صبح‌ها می‌آمدیم بیرون و یه جایی مثل جلو در خونه یکی از همسایه‌ها، ساعت‌ها می‌نشستیم و اشکالی نداشت. الان اگه بیایم هزار حرف در میارن برامون. از اینم گذشته، هر دقیقه ده تا معتاد و دزد و چاقوکش رد می‌شن. آدم می‌ترسه دیگه بیاد بیرون».

همین عوامل، باعث شده‌اند که میزان حضور زنان در محله بشدت کاهش پیدا کند و منطقی مردانه بر آن حاکم شود.

د: جدال نهادها

به‌طور کلی، چهار نهاد رسمی و مهم میراث فرهنگی؛ شهرداری؛ نیروی انتظامی و اصناف، در تصمیم‌گیری‌های مداخلات مرتبط با محل، دخیل هستند که هر کدام از این سازمان‌ها باتوجه به برداشت و استدلال خود از نوع مسائل موجود، فعالیت‌هایی را برای خود مشخص می‌کنند. در این میان، تنش‌های آشکاری در میدان سیاسی محله عودلاجان، بین این چهار نهاد مشاهده می‌شود. این موضوع، زمانی تقویت می‌شود که محله عودلاجان، از چشم‌انداز هر کدام از این سازمان‌ها پاسخگوی نیازها و اهدافی است که در سند توسعه آن، از نگاه خودشان لحاظ شده است. شبکه قدرت در این منطقه، چنین مشکلاتی دارد. دو عامل همکاری نکردن با مردم و سوءاستفاده از ساکنان، برای رسیدن به اهداف نهادی سبب شده است دیدگاهی بشدت منفی، درباره این سازمان‌ها در میان ساکنان محله به وجود آید. سعید (که به دلیل پیگیری‌های مسائل محله‌ای از معتمدین محله محسوب می‌شود) در این باره معتقد است:

«هرکدمشون یه چیزی از ما می‌خوان. یکی می‌خواد خونه‌هامون رو مفت بخره و به جاش پاساژ بسازه؛ یکی می‌خواد خونه‌ها رو بخره، به جاش پادگان بسازه؛ یکی می‌خواد بزرگراه بسازه؛ یکی معتادها رو می‌گیره و اون یکی ول می‌کنه؛ اما همشون یه هدف دارن، اینکه محله خالی از سکنه بشه و بعد بین

خودشون تقسیمش کنن».

ابوالفضل، همسایه سعید، در این رابطه چنین می‌گوید: «میراث فرهنگی می‌خواد همه آثار تاریخی اینجا نابود بشه، شهرداری می‌خواد همه جا بشه پاساژ، اصناف دنبال منافع خودشونن. همه دنبال سود خودشونن. با وعده وعید، الکی خونه‌های ملت رو خریدن، خریدن که چه عرض کنم، دزدیدن. ملت رو آواره کردن، بعد می‌گن می‌خوایم محله رو ساماندهی کنیم. همش دروغه. دیدیم چکار کردن محله رو دیگه».

چنین مسائلی سبب شده است که مشروعیت نهادهای رسمی دخیل در محله عودلاجان، بشدت ضعیف باشند. از نظر ساکنان و شهروندان، نباید به هیچ‌کدام از این سازمان‌ها اعتماد کرد. این امر، بیش از همه، به سابقه فعالیت و حضور نامناسب و سودمحور آنها مربوط است. همچنین، ناهماهنگی بین نهادهای مختلف دخیل در مسائل، سبب شده است که بجز تفکیک فضای محله بین آنها از لحاظ فضای معنایی هم، چنین تفکیکی انجام شود؛ به طوری که هر کدام از آنها مسؤلیت ناپودی و ویرانی محله را گردن سازمان دیگر می‌اندازند. سرهنگ صادقی، مسئول کلاتری محله، بی‌برنامگی و ناهماهنگی نهادهای مسؤل مشکلات را علت اصلی بروز مسائل می‌داند. او برای مثال، درباره برخورد با مصرف‌کنندگان و فروشندگان مواد مخدر، می‌گوید:

«برای ما جمع کردن این افراد کاری نداره، یه‌روزه همه را می‌گیریم، اما مسأله اینه که خب باید چکارشون کنیم؟ اینجا دو روز می‌تونیم نگهشون داریم، بعدش چی؟ هیچ سازمانی حاضر نیست اینها رو از ما تحویل بگیره، ما هم بعد دو روز ولشون می‌کنیم برن. چاره‌ای نداریم».

در هر حال، یکی از مسائل عمده‌ای که پس از وقوع تغییرات فضا اتفاق افتاده، جنگ و درگیری نهادهای درگیر در مسائل محله است. این موضوع، سبب شده است ذهنیتی بسیار منفی درباره حضور آنها ایجاد و حتی مسائل و مشکلات موجود در محله هم، تشدید شود.

ه: فرسایش همسایگی

عوامل مختلفی در بروز این امر (فرسایش همسایگی) دخیل هستند. تغییرات فضا یکی از این موارد است. با هجوم منطق اقتصادی بازار به حاشیه محله، و نوسازی‌های بی‌برنامه، بافت و ساختار همسایگی از هم پاشیده شد. بسیاری از ساکنان، با فروش املاک و خانه‌های خود، مجبور به ترک محله شده‌اند و جای آنها را افرادی گرفتند که هیچ سنخیتی با ساختار محله و ساکنان آن، نداشتند. به دلیل سلطه اقتصاد بازاری ورود مهاجران اقماری به درون و حاشیه بازار (محله عودلاجان) و خروج ساکنان قدیمی و اولیه به دلایل مختلف، سامان و ساختار روابط همسایگی از بین رفته است؛ چنان‌که این ویرانی به‌طور جدی، هویت محله‌ای را نیز، تهدید می‌کند. به عبارتی دیگر، مفهوم همسایگی در میان ساکنان عودلاجان از بین رفته و روابط محکم همسایگی و اتحاد رسمی و غیررسمی میان آنها کاهش یافته است.

و: مرگ هویت محله‌ای

تعاملات اجتماعی هویت‌ساز محله، در فضاهای جمعی اعم از تکایا؛ مراکز محله؛ پاتوق‌ها؛ بازارچه‌ها و گذرهای اصلی انجام می‌شود. مکان‌های هویت‌ساز، غالباً فضاهایی هستند که در کنار مکان‌های سنتی از قبیل تکیه؛ زورخانه؛ حمام، سرا؛ تیمچه؛ بازارچه و... ساخته شده‌اند. این مکان‌ها البته زیاد تغییر نکرده‌اند و در افکار و اذهان مردم، ماندگار و پرارزش هستند. همچنین، براساس مشاهدات میدانی پژوهشگران، بعضی از عناصر استفاده‌شده در ساختمان بناها از معماری بومی و تاریخی این محل نشئت گرفته‌اند که استفاده مکرر از آنها موجب تشخیص بیشتر آن بنای خاص یا فضاهای مجاور آن، شده است. مکان‌های خاطره‌انگیز، فضاهایی هستند که به دو دلیل یادآور خاطره خوشایندی برای مردم هستند: وجود داشتن عناصر دربردارنده خاطره جمعی یا داشتن پیشینه تاریخی. در محله عودلاجان، فضاهایی از این قبیل فراوانند: جلوخان کوچک مروی و مقابل شمس‌العماره، که ترمینال مسافری به خارج شهر بوده؛ مدرسه مروی؛ پامنار؛ منزل و مسجد کاشانی؛ سفارت روسیه؛ تکیه عودلاجان؛ تکیه رضاقلی‌خان؛ امامزاده

مفهوم همسایگی از لحاظ تاریخی از پایه‌های اساسی محله عودلاجان بوده است. به نظر می‌رسد نوع همسایگی و کیفیت آن، باتوجه به تقسیم‌بندی‌های محله‌ای و قومیتی ساکنان کوچه‌ها و محلات این منطقه، بیشترین میزان صمیمیت و یگانگی اجتماعی را داشته‌اند؛ اما امروزه، تصویری که از روابط همسایگی در محله عودلاجان وجود دارد، بیشتر به صورت روابط حداقلی در بین ساکنان چندگونه آن است. چنین روابطی از طرفی، موجب بی‌معنایی و از بین رفتن معنای اصلی روابط همسایگی و از طرف دیگر، باعث بیگانگی زیاد؛ بی‌اعتمادی؛ ضعف روحیه مشارکت جویی؛ صمیمیت کم؛ فقر همیاری؛ فرار از تعاملات پایدار و... می‌شود که همه این نتایج، بخشی از محصول نهایی زوال روابط همسایگی هستند. مرتضی، پیرمردی است که عصرها با پیرمردهای دیگر، در پارک کوچکی که شب‌ها پاتوق معتادها و کارتن‌خواب‌ها می‌شود، جمع می‌شوند. او درباره روابط همسایگی و تغییرات آن، چنین می‌گوید:

«قبل انقلاب، همه روزا کار می‌کردیم و شب‌ها هم می‌رفتم پیش همدیگه. مثل الان نبود که همه درها را می‌بندن رو همدیگه. دعوت کردن وجود نداشت، همه مثل یه خانواده بودیم. بعد انقلاب، جنگ شد و کسانی از شهرای دیگه اومدن اینجا. بعد هم مهاجرین افغانستانی اومدن و کم‌کم، این روابط کم شد. الان هم که همه از محله رفتن دیگه».

زهره، زن میان‌سالی که از معدود ساکنان خیابان ابوموسی است، می‌گوید:

«قدیم، همه زن‌های همسایه می‌اومدن بیرون و تو همین کوچه باریک، سبزی پاک می‌کردیم، کوچه را می‌شستیم و حرف می‌زدیم؛ اما الان همه اونا یا از محله رفتن، یا فوت کردن. کسانی اومدن که اصلاً نمی‌شناسیم. همین خونه کناری ما یه پیرزنی هست که اصلاً کسی سراغش نمی‌یاد؛ اونم کاری به کسی نداره، اصلاً بیرونم نمیاد».

«هر کوچه‌ای را نگاه کنید، دو تا سه خونه باقی مونده. اونها هم کاری به همدیگه ندارن. انگار همه دنبال کار خودشون».

بودن، اما از سر ناآگاهی و فریب، خونه‌هاشون رو فروختن و رفتن».

این عوامل سبب شده‌اند که هویت تاریخی و فرهنگی محله، هم در بعد عینی و هم در بعد ذهنی با خطر جدی مواجه شود.

کدگذاری نظری، ارتباط مقوله‌ها و مشخص شدن مبحث اصلی

کدگذاری نظری پیش‌نیاز اصلی ارائه نظریه محدود به واقعیت خاص است. طبق مطالب ذکرشده، ۶ مبحث عمده در مرحله کدگذاری انتخابی کشف شده‌اند: ویرانی پیشینه تاریخی؛ رواج نامی؛ مردانه‌شدن فضا؛ جدال نهادها؛ کم‌اهمیت‌شدن همسایگی و مرگ هویت محله‌ای. این موضوعات، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. تغییرات فضا در محله عودلاجان، قبل از هر چیز، سبب ویرانی پیشینه تاریخی محله شده است. این پیشینه که شامل رفتار فعالان و ساختارهای واقعی است، با موضوعات دیگر و به‌طورخاص، فرسایش همسایگی و مرگ هویت محله‌ای ارتباط مستقیم دارد. درواقع، ویرانی آن، خود، موجب فرسایش همسایگی و مرگ هویت محله‌ای می‌شود. ازطرف دیگر، جدال نهادها با این موضوع ارتباط دارد و مراحل آن را سریع‌تر می‌کند؛ بنابراین، این موضوع، هم‌زمان با تسریع روند ویرانی پیشینه تاریخی، به‌طور غیرمستقیم، بر فرسایش همسایگی و مرگ هویت محله‌ای نیز، تأثیر می‌گذارد. فرسایش همسایگی، سبب تضعیف شدید سرمایه اجتماعی؛ اعتماد محله‌ای؛ مشارکت محله‌ای و... می‌شود و ناامنی موجود در محله را تشدید می‌کند؛ چنان‌که رواج این ناامنی سبب تحکیم و تشدید روند مردانه‌شدن فضای محله شده است. ازطرف دیگر، این موضوع، با مرگ هویت محله‌ای ارتباط مستقیم دارد. درواقع، یکی از بنیادی‌ترین عوامل مؤثر در مرگ هویت محله‌ای (به‌سبب بافت معنایی؛ فرهنگی؛ تاریخی و سنتی محله) فرسایش روابط همسایگی است. به‌طورکلی، همه موضوعات کشف‌شده، به‌گونه‌ای با مرگ هویت محله‌ای مرتبط هستند و کمابیش، در شکل‌گیری، تداوم و تحکیم این مراحل نقش دارند.

یحیی؛ گذر حمام نواب و سرتخت بربری‌ها؛ سرچشمه، که مظهر قنات حاجی علیرضا بوده؛ خانه سادات، که بزرگ‌ترین مراسم عاشورای محل در آن انجام می‌شده است؛ باغ پسته بک؛ خیابان سیروس و بنگاه‌های شادمانی که در شمال این خیابان مستقر بودند؛ و... .

این عناصر هویت‌ساز محله، پس از شروع تغییرات فضا یا از بین رفته‌اند یا بسیار ضعیف و کم‌اهمیت شده‌اند. عوامل مختلفی در کم‌اهمیت‌شدن این منابع، نقش داشته‌اند که این موارد از آن جمله‌اند: مهاجرت ساکنان محله به مناطق دیگر؛ تخریب بناهای تاریخی و فرهنگی؛ تغییر کاربری بناها و اماکن هویت‌ساز؛ غلبه منطق تجاری و اقتصادی بر فضای فرهنگی و تاریخی محله؛ کم‌اعتنایی به میراث فرهنگی، حفظ و مرمت آثاری که در حال نابودی‌اند و... . خانم توسلی، مسؤول دفتر نوسازی، در این باره می‌گوید:

«شهرداری، عملاً در پی نابودی هویت فرهنگی محله است؛ میراث فرهنگی هم قدرت و توان کافی را برای حفظ آن ندارد، یا شاید هم نمی‌خواهند کاری بکنند. تمام بناها و آثاری که روزی نماد و هویت شهر تهران بودند، در چند سال اخیر از بین رفته‌اند».

نخستین‌گام در فرسایش و نابودی هویت محله عودلاجان، نابودی این آثار و منابع هویت‌ساز است. ساکنانی که در گذشته، هویت، معنای زندگی و فعالیت خود را از طریق آنها به دست می‌آوردند، در اثر تغییرات فضا در سال‌های اخیر، با نوعی زوال هویتی و سرگردانی معنایی مواجه شده‌اند. سعید، ۴۵ ساله، داستان افرادی را بازگو می‌کند که پس از سال‌ها زندگی در محله، به‌ناچار به مکان‌های دیگر رفته‌اند:

«هر کسی که از اینجا رفته، داستان غمگینی دارد. یکی از همسایه‌ها به ورامین رفت و بعدش به یکی از روستاهای اطراف. بعداً چند باری اومد اینجا. خیلی غمگین بود. می‌گفت همه چیزش را اینجا گذاشته و ظاهر زندگیش را برده. خیلی دوست داشت برگردد، اما نمی‌شد. جایی نداشت. بیچاره افسرده شده بود و ناله می‌کرد. خیلی‌ها که زندگی‌اشان در اینجا خوب بود، الان تو مناطق و شهرهای دیگه، از نظر اوضاع روحی و ذهنی در حال نابودی‌اند. اونا متعلق به اینجا

هدف اصلی تغییرات در فضای محله، اقتصادی و تجاری بوده است. درحقیقت، منطق سرمایه‌ای کردن این منطقه، به دلیل نزدیک بودن آن به بازار تهران و در نتیجه، وجود فرصت‌های اقتصادی موجب شده است که این تحولات موجه به نظر برسند. این امر، سبب شده است که فعالیت‌های مختلف موجود در آن و روند آنها معنای اقتصادی پیدا کند و منطق اقتصادی و سودمحوری بر منطق تاریخی، فرهنگی و اجتماعی فعالیت، حاکم و غالب شود. در وهله نخست، این غلبه موجب تغییرات کاربری فضا شده است که این امر، باعث ویرانی پیشینه تاریخی محله؛ مرگ هویت محله‌ای؛ کم‌رنگ شدن فرهنگ همسایگی، به دلیل مهاجرت اجباری ساکنان و... شده است. به طور کلی، تغییرات فضا در محله عودلاجان، موجب اقتصادی شدن فعالیت‌های محله‌ای شده که این موضوع، خود، مسائل دیگر آن را هدایت و مدیریت کرده است.

ارائه نظریه محدود به واقعیت خاص: فرآیند مرگ عودلاجان

راه‌های مختلفی برای ارائه نظریه محدود به واقعیت خاص وجود دارد. یکی از این راه‌ها استفاده از نمودار نظری است که روابط بین مسائل مهم و موضوع اصلی را نشان می‌دهد (Urquhart, 2013:165). البته طرح‌ریزی ساده این روابط کافی نیست، بلکه هر رابطه، باید بخوبی توصیف و این توصیف باید با ارجاع به یافته‌های نظریه ارائه شود (همان) براین اساس، در این بخش، ابتدا نظریه محدود به واقعیت خاص، بر مبنای روابط کشف‌شده بین موضوعات، ارائه می‌شود و سپس، نمودار آن ترسیم خواهد شد.

ساکنان محله عودلاجان، در طول تاریخ آن، براساس فعالیت‌های جمعی و روابط خود، روایت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فراوانی را ساخته‌اند که این روایت‌های جمعی به دلیل ایجاد فرم هویت محله‌ای نوعی پیشینه تاریخی جمعی را برای آنان، ساخته است. این پیشینه تاریخی بر اساس روابط بین فعالان محله‌ای، فعالیت‌های جمعی آنان و

ازسوی دیگر، تمام این مسائل، ارتباط تنگاتنگی با موضوع اصلی کشف‌شده، یعنی «اقتصادی شدن فعالیت‌های محله‌ای» دارند. اقتصادی شدن فعالیت، به معنای سودمحور شدن فعالیت‌هایی است که پیش از آغاز تغییرات فضا براساس اصولی اجتماعی و فرهنگی از جمله اعتماد، همسایگی و هم‌محله‌ای بودن، به وجود می‌آمدند. این امر، سبب می‌شود منطق پنهانی تمام فعالیت‌های موجود در محله، سودمحور و اقتصادی شود. اهمیت این موضوع، تغییر فضا و ساختار معنایی محله عودلاجان است؛ به طوری که با هجوم منطق اقتصادی بازار، بیشتر فعالیت‌های این منطقه (که از لحاظ تاریخی، یک بافت فرهنگی و سیاسی بوده است) تبدیل به فعالیت‌هایی با هدف انباشت سرمایه اقتصادی شده‌اند. این مسأله، به قدری در این محله گسترده است که یک «منطق» محسوب می‌شود؛ چنان‌که حتی فرم بزهکاری و جرم نیز، در آن، اقتصادی و سرمایه‌ای شده است. احتمال دارد یکی از دلایل سودمحور شدن فعالیت‌های محله عودلاجان، مهاجرت گسترده ساکنان و جایگزینی آنها با کارگران فصلی؛ انبارداران؛ بزهکاران؛ کارتن‌خواب‌ها و... باشد. در هر صورت، بعضی جنبه‌های وجودی فعالیت‌های جمعی به وجود افراد ساکن در محله وابسته است و اگر چنین امری محقق نشود، ابعاد دیگر فعالیت، از جمله بعد اقتصادی حاکم خواهند شد. از طرفی، در این میان، هجوم منطق سودمحور بازار هم، تأثیرگذار بوده است. همچنین، سازمان‌های فعال و ذی‌نفع در محله نیز، بیش از هر چیز، به دنبال دستیابی به منافع اقتصادی و سرمایه‌ای خودشان هستند. همه این عوامل، باعث شده است محله عودلاجان، تبدیل به یک «میدان» شود که هرگونه فعالیت فردی و جمعی در آن، برای دستیابی به سود بیشتر و دخیله سرمایه انجام می‌شود. با تغییر منطق فعالیت و غلبه سودمحوری اقتصادی اعتماد شهروندان محله‌ای نیز، به این هدف، جلب شده و به سمت نوعی اعتماد عقلانی سودمحور حرکت کرده است. در این فرم از اعتماد، عقلانیت اقتصادی اعتماد را تعریف می‌کند، نه روابط همسایگی، هویت محله‌ای و اعتماد محله‌ای.

داستان مشترک زندگی جمعی‌شان، در طول تاریخ محله شکل گرفته است.

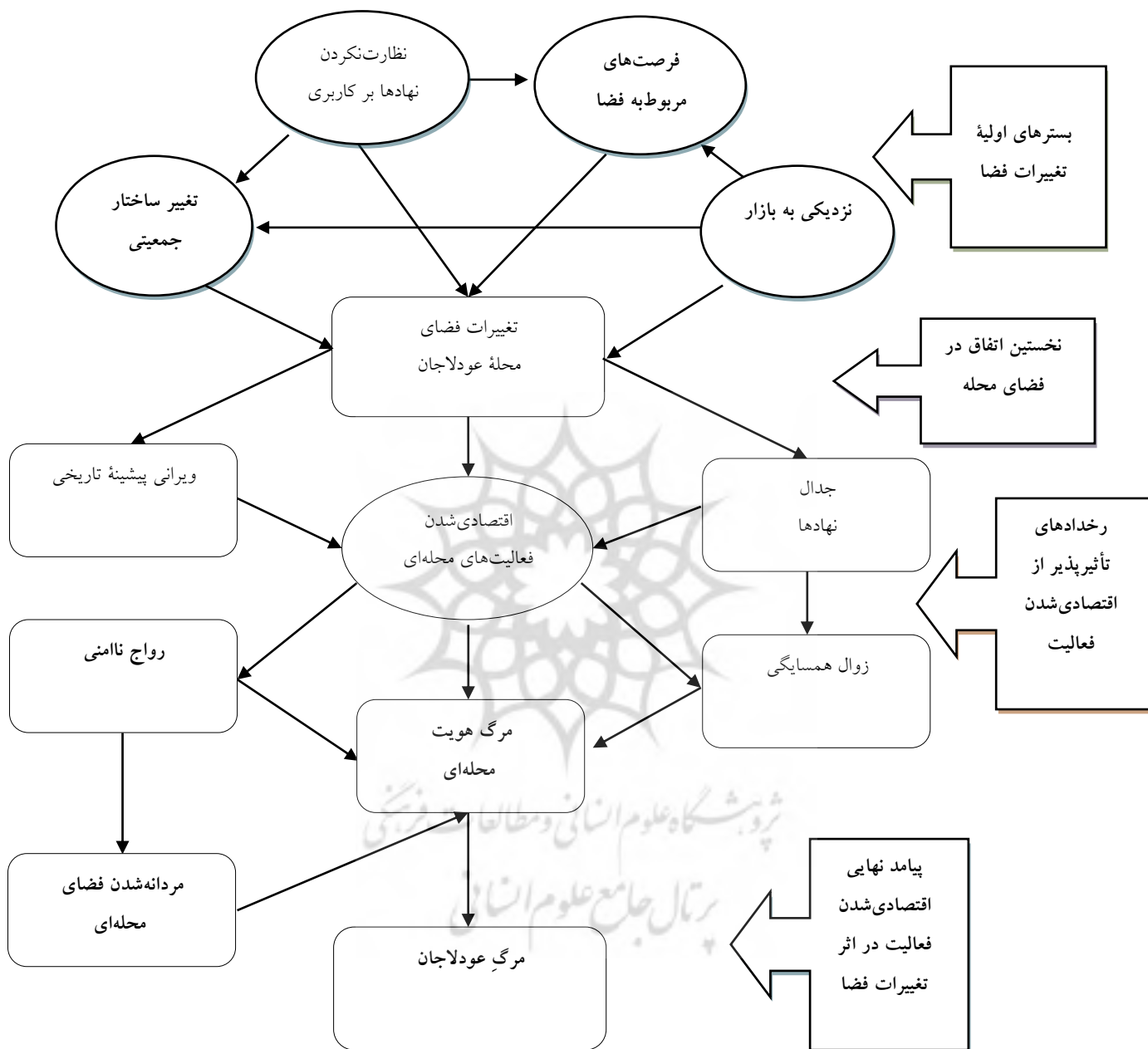
در دوره‌ای که نوسازی اقتصادی و شهری هدف اصلی سیاست‌گذاران شهری بود، به این منطقه، به‌علت نزدیکی آن به بازار تهران، توجه و تغییرات فضای آن، آغاز شد؛ بنابراین، هدف اصلی تغییرات فضای عودلاجان، تلاش برای تجاری کردن این محله و تغییر ساختار معنایی آن بود. این ساختار، براساس فعالیت‌های جمعی شهروندان محله و در فضای فیزیکی آن، شکل می‌گیرد. در واقع، وقتی از ساختار معنایی صحبت می‌کنیم، منظور فرمی تاریخی از معنا است که بر مبنای رابطه فعالان با ساختار فضای محله عودلاجان؛ بناها؛ آثار تاریخی؛ گذرها و... شکل گرفته و به‌نوعی، موجب شکل‌گیری حافظه‌ای تاریخی و جمعی در میان شهروندان ساکن آن، شده است. تغییرات فضای هر مکان، قبل از هر چیز، به پیشینه تاریخی آن حمله می‌کند. بسیاری از بناها و امکان تاریخی و فرهنگی مذهبی شهر تهران، در این محله وجود داشته‌اند و به‌نوعی مرکزی برای روایت تاریخ تهران محسوب می‌شود. معناها و روایت‌های شهروندان این محله، براساس تاریخ، داستان و سرنوشت تاریخی محله شکل گرفته است؛ از این رو، تغییر در فضای کالبدی محله، بافت معنایی شهروندان را هم، تغییر می‌دهد. برای مثال، با تغییر منطق فعالیت‌های اقتصادی از شیوه سنتی به مدرن، ساختار تاریخی اعتماد فعالان به همدیگر نیز، تغییر کرده است. مهمترین پیامد بروز این تغییرات، مشکل کردن «روایت تاریخی» ساکنان محله است. به‌عبارتی دیگر، تحولات ساختار فضای محله عودلاجان، و تغییر هویت آن، از یک هویت فرهنگی تاریخی به یک هویت اقتصادی، حافظه تاریخی شهروندان و فعالان اجتماعی آن را، دچار انقطاع کرده است. این مسئله، هویت محله‌ای را، با مشکل مواجه، و حتی از بین برده است. بنابراین، ویرانی پیشینه تاریخی، موجب تضعیف بافت معنایی محله، در نهایت مرگ هویت محله‌ای می‌شود. این رابطه، به‌وسیله موضوع کم‌اهمیت شدن روابط همسایگی، بهتر درک می‌شود. درحقیقت، تغییرات پیشینه تاریخی محله، روابط همسایگی را به‌طور جدی، کم‌اهمیت و نابود کرده است. این امر، سبب شده

است که با تغییر بافت معنایی محله، تعلق و هویت محله‌ای که می‌تواند نمود خود را در مشارکت محله‌ای، اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی محله‌ای، معنایی از منابع محله‌ای و... بیابد، با چالش جدی مواجه شود. به عبارت بهتر، تغییرات در بافت فضایی و کالبدی محله، سبب تغییرات جدی در بافت معنایی محله شده است که این امر در ارتباط با فرسایش همسایگی و مرگ هویت محله‌ای قرار دارد. فرسایش روابط همسایگی و مرگ هویت محله‌ای در راستای تغییرات فضایی و با تضعیف شدید سرمایه اجتماعی، کاهش اعتماد محله‌ای و مشارکت محله‌ای، ناامنی زیست‌جهان سوژه‌ها را در محله سبب می‌شود. این ناامنی به ویژه برای زنان مشهودتر است و ما شاهد نوعی از مردانه‌شدن فضای محله هستیم. تکرار روزانه و لحظه‌ای تجربه ناامنی در محله، سبب عادی‌سازی تجربه ناامنی می‌شود. در این میان، شاهد دخالت‌های نهادی نیز هستیم. در واقع، تغییرات فضایی به واسطه اقدامات نهادی و عدم هماهنگی و برنامه‌ریزی منطقی آنها اتفاق افتاده است. هر کدام از نهادهای دخیل در محله عودلاجان، با یک رویکرد به محله نگاه می‌کنند و این امر سبب شده است که نوعی تضاد منافع بین آن‌ها شکل بگیرد که این امر به نوبه خود ناامنی در محله را افزایش داده و مرگ هویت محله‌ای را هم به دنبال داشته است.

همان‌طور که ذکر گردید، هدف تغییرات فضایی در محله عودلاجان، هدفی تجاری و اقتصادی بوده است. به نظر می‌رسد این تغییرات، برای اقتصادی کردن فضای محله انجام شده‌اند. بازار تهران، همانند دیگر مناطق تجاری نامتناسب در جهان سوم، «مازاد» و «پسماند» کالایی و غیرکالایی تولید می‌کند و محله عودلاجان، به دلیل نزدیکی به این بازار، مهمترین منطقه برای انتقال این پسماند و بازار بوده است. بر همین اساس، تغییرات فضایی در راستای نیل به این هدف صورت گرفته است. پس از این رخداد، شاهد این هستیم که کنش‌های محله‌ای هم در راستای این هدف به حرکت در آمده‌اند و به نوعی شاهد «سرمایه‌ای شدن کنش‌های محله‌ای» بوده‌ایم. این مسأله در همه رخدادهای بعدی محله عودلاجان از ویرانی تاریخ زیسته گرفته تا مرگ هویت محله‌ای و

این فرآیند را بر عهده داشته‌اند.

فرسایش روابط همسایگی دخیل بوده است که در این میان، نهادهای دخیل در محله عودلاجان به نوعی نقش هدایت‌گر



شکل ۱- نمودار نظریه محدود به واقعیت خاص: مراحل مرگ محله عودلاجان

(1987; Glaser, 1992) درحالی‌که لازم است یک نظریه، تعمیم‌دهی بیشتری داشته باشد. ارتقاء مقیاس نظریه، چگونگی ارتباط نظریه کشف‌شده را با ادبیات نظری و تجربی گسترده

ارتقاء مقیاس نظریه؛ ادغام نظریه با پیشینه ادبی معمولاً روش نظریه داده‌بنیاد، تولید نظریه‌ها را با قدرت تعمیم‌دهی کم، امکان‌پذیر می‌کند (Glaser, 1978; Strauss,)

پیشین، بررسی می‌کند و این نظریه، از طریق نظریه داده‌بنیاد به دست می‌آید. در واقع، ارتقاء مقیاس توانایی تعمیم‌دهی نظریه را بررسی می‌کند که این کار، با استفاده از راهبرد «ادغام نظری» انجام می‌شود. ادغام نظری به معنای ارتباط نظریه، با سایر نظریه‌ها در همان حوزه، یا حوزه‌های مشابه است. این اصل، به ایجاد ادغام نظری در یک نظم خاص و همچنین، تولید نظریه‌های صوری کمک می‌کند (Urquhart, 2013:185).

ساکنان محله عودلاجان، در طول تاریخ آن، براساس فعالیت‌های جمعی و روابط خود، روایت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فراوانی را ساخته‌اند که این روایت‌های جمعی به دلیل ایجاد فرم هویت محله‌ای نوعی پیشینه تاریخی جمعی را برای آنان، ساخته است. این پیشینه تاریخی محصول روابط تاریخی و فرآیندی فعالان با نمادهای معنابخش شهری و محله‌ای است. بنابراین، طبق نظر لوفور، فضا از یک سو، تجربه حافظه تاریخی ما و از سوی دیگر تجربه زندگی روزمره ماست (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۳۹). دیدگاه لوفور، با دیدگاه ساختاری نشانه‌ای گوتدینر و لاگوپولس (1986) متضاد است. آنها برای درک معنای فضای شهری، بیش از هر عامل دیگر، به ابعاد نشانه‌شناختی محیط زندگی روزمره افراد توجه می‌کنند (Gottdiner & Hutchison, 2011:94). وقتی از شکل‌گیری پیشینه تاریخی صحبت می‌کنیم، لزوماً تعاملات و فعالیت‌های متقابل شهروندان، در یک روند تاریخی به ذهن می‌آید. چنین پیشینه‌ای بر مبنای روابط بین فعالان محله‌ای، رفتارهای جمعی آنان و داستان مشترک زندگی جمعی‌شان، در طول تاریخ محله، شکل گرفته است. از طرف دیگر، در دیدگاه نشانه‌شناختی اجتماعی گوتدینر و لاگوپولس، با ساختاری از شهر و فضا مواجه هستیم که در آن، معنا به صورت تحمیلی و بدون دخالت ذهنی فعالان ایجاد می‌شود؛ بنابراین، در تحلیل پیشینه تاریخی محله عودلاجان، فرض کرده‌ایم ماهیت فعالان محله‌ای خلاق است و واقعیت اجتماعی (یعنی تولید فضای محله‌ای) نیز، نوسان دارد. طبق نظریه برساختی تفسیری (Neuman, 2006, 2007) چنین فرضی موجب می‌شود نتوانیم

شکل مشخصی از پیشینه تاریخی را برای فضای محله‌ای تصور کنیم. از سوی دیگر، به طور کلی، در نظریه‌های نشانه‌شناختی گوتدینر و لاگوپولس، در تحلیل فضای شهری فرض می‌کنند نظام فضا ساختارمند است و با توجه به اینکه نقشی برای فعالیت افراد، در تولید، تغییر و درک فضای محله‌ای قائل نیستند، یک شکل مشخص را در زمینه تولید، تغییر و درک آن، ارائه می‌کنند که ساختاری فرازبانی دارد. هرچند آنها تأکید می‌کنند که حافظه تاریخی و تجربه روزمره شهری ابعاد معنایی و نمادین دارند، اما در نظر آنان، مفاهیم نمادین ابژه‌ها و اشیاء، اساس فرهنگ مادی شهری هستند. با وجود این، این ابژه‌ها از نظر فرم و شکل، بسیار متنوع و شامل ساختمان‌ها، گرافیتی‌ها و نظام‌های نشانه‌ای‌اند که خود، ابزاری برای «بازنشانه‌ای کردن»^۱ نماهای شهری هستند. به این ترتیب، حتی فضا هم، مانند خیابان شهر، ابزار و ابژه‌ای مهم در نظام دلالتی است (Gottdiner, 1986:206). برخلاف این دیدگاه، به نظر می‌رسد فضای محله‌ای و شهری یک واقعیت اجتماعی است که براساس آن، اعضای محله، از طریق فعالیت‌های جمعی و روابط روزمره خود، آن فضا را می‌سازند. این دیدگاه، نزدیکی بیشتری به نظریه تفسیرگرایی اجتماعی (Guba & Lincoln, 2005) دارد.

باتوجه به این فرض، پرسش این است که مسیر تحول فضای اجتماعی محله‌ای چیست؟ تغییرات فضا عاملی بنیادی در تغییر ساختار معنایی و نشانه‌شناختی فضای محله‌ای و شهری هستند که اغلب، به وسیله نظام‌های سازمانی انجام و مدیریت می‌شوند. جدال نهادها که برای کسب مشروعیت و به منظور به دست آوردن بیشترین فضای شهری و محله‌ای انجام می‌شود، تأثیر شدیدی بر مراحل تغییرات می‌گذارند و نظام معنایی فضا را بشدت تهدید می‌کنند. چنین مسأله‌ای مطابق با مفهوم فضای متصور هانری لوفور است. او، فضای متصور را فضای ساخته‌شده‌ای می‌داند که عناصر «قدرت» (از جمله نهادهای شهری؛ برنامه‌ریزان شهری؛ معماران؛ تاجران و...)

¹ resemanticize

برای رسیدن به اهداف خودشان، آن را می‌سازند (گرونلوند، ۱۹۹۷، ۱۹۹۳ به نقل از فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۳۹). گوتدینر و لاگوپولس (۱۹۸۶: ۱۹ به نقل از مدنی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۰۶) نیز، ایدئولوژی‌ها و راهبردهای سیاسی را مانند فرآیندهای غیرنشان‌شناختی در تولید و مصرف فضای شهری دخیل می‌دانند. با وجود اهمیت جدال نهادها آنچه در این ارتباط اهمیت بیشتری دارد، روش درک و تفسیر فعالان محله‌ای از این مسأله است. همان‌طور که گوبا و لینکلن (۲۰۰۵) می‌گویند، از آنجاکه تفسیر و درک مردم از دنیای پیرامون خود، در بستر زندگی روزمره شکل می‌گیرد، معانی تولیدشده، به این بستر وابسته‌اند و در درون آن معنا دار می‌شوند؛ بنابراین، در مرتبه نخست، درک نقش جدال سازمان‌ها با درک و تفسیر شهروندان از این جدال‌ها ارتباط دارد. در واقع، فعالان و مردم شهری با روابط و فعالیت‌های متقابل روزمره خویش، این فضا و بافت شهری را مدیریت می‌کنند؛ اما تغییرات فضا خارج از حوزه روابط آنها و به وسیله ساختارهای بزرگ سیاسی، شهری و اقتصادی اتفاق می‌افتد و به نوعی به ساختار معنایی آنها و درکشان از محله و فضا تحمیل می‌شود.

سرمایه‌ای شدن کنش به عنوان پیامد نهایی تغییرات فضایی محله عودلاجان، هم ساختار فضایی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محله را تغییر داده است و هم روی سوژه‌های محله‌ای تأثیرگذار بوده است. درحقیقت، تغییرات فضا قبل از هر چیز، بر فعالیت‌های شهروندان و مردم محله‌ای و فرامحله‌ای تأثیر می‌گذارد و در درون همین تغییرات فعالیت‌محور، نوعی از ساختار بندی نوین اقتصادی محله مشاهده می‌شود. بر این اساس، به نظر می‌رسد که با یک مسأله چندبعدی مواجه هستیم: از یک طرف، با یک منطق و ایدئولوژی اقتصادی کردن و تجاری‌سازی فضای محله‌ای و شهری مواجه هستیم، از طرف دیگر، نهادهایی وجود دارند که این عملیات را آغاز و مدیریت می‌کنند و ابزار اجرای این منطق و ایدئولوژی هستند. همچنین، افرادی را می‌بینیم که یا در این مسیر قربانی می‌شوند، یا خود هم، به نابدی محله و

فضا کمک می‌کنند و با یک فعالیت عقلانی سودمحور (اغلب به صورت موقت و کوتاه‌مدت) همراه می‌شوند. چنین افرادی فعالیت‌های خود را با منطق اقتصادی بازار انطباق می‌دهند و با درک و تفسیر سرمایه‌ای و اقتصادی از تغییرات فضای محله، عملاً، ابزاری برای تغییر هویت محله عودلاجان شده‌اند. نخستین بار، چنین دیدگاهی درباره تغییرات فضا نظریه‌های نئومارکسیستی فضا و به ویژه دیدگاه آگرس و گاندلسوناس (۱۹۷۵ به نقل از پیکین، ۱۹۸۳: ۱۰۶) را به یاد می‌آورد. دیدگاه آنان، بشدت متأثر از نظریه لویی آلتوسر است و در آن، فضا را محصول مادی سه نظام ساختاری نسبتاً مستقل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک تصور می‌کنند. در چنین مدلی سبک تولید، بر اساس نظام تجارب مربوطه هر کدام از این سه عنصر، و فعالیت متقابل میان آنها مشخص شده است (با این توضیح که نظام اقتصادی در مرحله نهایی تعیین کننده است). با وجود این، تفاوت‌هایی به ویژه در قائل شدن نظام سیاسی به وسیله آنها به صورت یکی از ابعاد نظام فضا و قائل شدن نقش خود سوژه‌ها در تعریف نظام فضا و تغییرات آن، در مطالعه حاضر نیز، وجود دارد. در واقع، آگرس و گاندلسوناس، اعتبار چندانی برای فعالیت مردم شهری و اثرگذاری آنها قائل نیستند و ساختار و به‌طور خاص، ساختار اقتصادی را اصیل می‌دانند، درحالی که فرض پژوهش حاضر، این است که مردم محله، نقشی تأثیرگذار دارند و با تفسیر و درک تغییرات فضا معنا را ایجاد می‌کنند

سرمایه‌ای شدن کنش و تغییرات فضایی محله بر بافت معنایی و نشانه‌ای محله هم تأثیرگذار بوده است. بنابراین، یک رابطه تعاملی بین نشانه و نماد محله‌ای و معنای هویتی وجود دارد که در اثر تغییرات فضا از بین رفته یا تضعیف شده است. گریماس نیز، در تحلیل معنایی فضای شهری این رابطه تعاملی را مطالعه کرده و معتقد است تولید معنا با مشارکت عامل انسانی ارتباط دارد. گریماس، معتقد است شهر مانند ساختار، دستور زبان و به عبارتی «گفتمان» است و آن را متنی می‌پندارد که باید خوانش آن را آموخت. «فضا در دیدگاه او، از تقابل

حاضر در محله، و رابطه آنها با نمادهای معناساز آن، به ذهن خطور می‌کند. چنین رابطه‌ای در یک روایت تاریخی شکل گرفته است. همان‌طور که لدروت (۱۹۸۶: ۲۲۳) در نقد نظریه لینچ (۱۳۸۳) بیان می‌کند، ساکنان شهر، با مشارکت در کارها و امور شهری نقشی بسیار فعال در تولید و به‌کارگیری بافت فضای شهر دارند. از نظر لدروت، شهر یک نماد است و از طریق نمادین‌سازی به‌وجود می‌آید. آنچه شهر برای انسان‌ها بازنمایی می‌کند، به‌وسیله گفتمان آشکار و تفسیر می‌شود و شهر و عناصر مختلف آن، در اشکال گوناگون نمادین‌شده، بازنموده می‌شوند. لدروت هم، هرچند به اهمیت بنیادی فعالیت‌های متقابل در فرمی تاریخی در برساخت هویت و شکل‌گیری آن در فضای شهری اذعان می‌کند، اما درنهایت، با تلقی اینکه خواتش فضای شهری و شیوه برساخت هویت محله‌ای فرمی گفتمانی است، وارد جرگه ساختارگرایی نشانه‌شناختی می‌شود. با استفاده از دیدگاه لدروت و درپراتز گذاشتن وجه ساختارگرایانه آن، می‌توان گفت که معنایابی هویتی در فضای شهری به‌طور کلی و فضای محله‌ای به‌طور خاص، بر مبنای تجربه تاریخی مردم شهری از یک طرف و نحوه تعامل آنها با نمادها و نشانه‌های معنابخش هویتی از طرف دیگر، شکل می‌گیرد و فرمی انباشتی دارد.

روابط همسایگی نقشی کلیدی در هویت‌یابی محله‌ای دارد و کیفیت آن، در وضعیتی است که تغییرات فضایی اتفاق می‌افتد. تغییرات فضایی در محله ی عودلاجان، زوال و فرسایش منطق همسایگی را سبب شده است. دیویس و هربرت (۱۹۹۳) به نقل از صدیق سروستانی و نیمروزی، (۱۳۸۹: ۱۹۸) معتقدند همسایگی سه بعد فضامحور (مربوط به قلمرو جغرافیایی) عاطفی (دل‌بستگی اجتماعی) و بعد اجتماعی (روابط و مبادلات اجتماعی) دارد. هرکدام از این سه بعد، اگر با مشکل مواجه شود، همسایگی هم دچار زوال و بحران می‌شود. فرسایش و زوال همسایگی، سبب مردانه شده فضای محله و ناامنی محله به ویژه برای زنان و به‌طور کلی عادی سازی تجربه ناامنی شده است. گیرودانو و لارون (۲۰۰۸) معتقدند ساختار فضای شهری و

«بسط» و «فضا» که او آن را معادل تقابل «جوهر بیان» در مقابل «شکل» می‌داند، شروع می‌شود. به این معنا که فضا از «بسط» پدید آمده و به‌صورت «مکان» (که نوعی متن است) شکل می‌گیرد» (Lagopoulos & Fourtecaming, 1983 in: Pipkin, 1983:105) بنابراین، گریماس، نگاهی ساختاری به شهر دارد، اما این امر، لزوماً به معنای نادیده‌گرفتن نقش فعالان و اثرگذاری آنها در خلق فضای شهری نیست. هرچند او شهر را یک فضای متنی نظام‌مند می‌نامد، اما معتقد است که این متن، در جریان فعالیت بشری «انجام‌دادن» ساخته می‌شود. ذهنیت عملی، به ایجاد ساختارهای معنایی عمیق‌تر منجر می‌شود؛ بنابراین، فضا به‌وسیله «عامل» مفصل‌بندی می‌شود. این امر، یعنی شهروندان، مردم محله و فعالان شهری با فعالیت‌های جمعی خود، معانی فضای شهری را ایجاد می‌کنند. با این حال، او درنهایت، ساختار را عامل مسلط در تحلیل فضای شهری قلمداد می‌کند و معتقد است که در بسیاری موارد، به‌ویژه در یک جامعه مدرن، «عامل» یک «عامل انباشتی» یا یک گروه مسلط است که در تصمیم‌گیری‌های ضروری مربوط به ساخت محیط مصنوع، دست دارد (Fourtecaming, 1983 in: Pipkin, 1983:106). این امر، هرچند ممکن است به‌منظور نقش ایدئولوژی‌های سازمانی در اعمال و مدیریت تغییرات فضا قلمداد شود، اما در آن، وجهی از ساختارمندی فضای شهری هم مشاهده می‌شود که در تضاد با رویکرد برساختی تفسیری غالب بر پژوهش حاضر است. حتی اگر فرض کنیم تغییرات مربوط به فضا به‌نحوی ساختارمند بر ساختار معنایی فعالان و مردم شهری تحمیل می‌شوند، باز هم درک معنایی آنها از چنین تغییراتی پیامدهایی معنایی دارد که خارج از ساختار فزایانی فضای شهری اتفاق می‌افتد.

از این رو، مسأله بنیادی در این زمینه، رابطه ساختار و فعالیت است و این موضوع که در تعریف فضای شهری و شیوه درک تغییرات و تحولات آن، کدام‌یک از این موارد اصالت دارند، اهمیت زیادی دارد. وقتی از هویت محله‌ای صحبت می‌کنیم، لزوماً شکلی از روابط متقابل میان فعالان

محله‌ای بر میزان جرم و همچنین، امنیت اجتماعی تأثیر می‌گذارد. فضاهایی مشخص، ویژگی‌هایی دارند که جذابیت بالقوه برای انجام جرم ایجاد می‌کنند. گونه‌های مشخصی از کاربری فضا در کیفیت امنیت نقش دارند. این کاربری‌ها ممکن است فضاهایی باشند که در حال ساخت و یا مخروبه هستند. جان و همکاران (۲۰۰۹) به نقل از رضوان و فتحی، ۱۳۹۱: ۳۹۳ کاربری‌های غیرمسکونی و رهاشدن آنها را با جرم‌خیزی محله و فضا مرتبط می‌دانند. درحقیقت، چنین کاربری‌هایی فضاهای بی‌دفاع محله‌ای و شهری تولید می‌کنند که جرم‌خیزی و در نتیجه، ناامنی را تشدید می‌کنند.

نتیجه

پرسش اصلی پژوهش حاضر، این است: تغییرات فضا چگونه و در چه فرآیندی یک محله شهری را نابود می‌کنند؟ محله عودلاجان، یکی از قدیمی‌ترین محلات شهر تهران است که در سال‌های اخیر، از نظر فضای محله‌ای بسیار تغییر کرده است. این تغییرات، به دلایلی همچون نزدیکی این منطقه به بازار تهران، وجود فرصت‌ها و امکانات فضا برای ایجاد بازاری در حاشیه آن، صورت گرفته است. بنابراین، هدف اصلی و منطبق بنیادی این تغییرات، اقتصادی و برای تجاری‌سازی ساختار منطقه بوده است و سازمان‌های ذی‌نفع، آنها را مدیریت می‌کنند. میدان سیاسی این محله، بشدت جولانگاه نهادهای مختلفی شده است که هر کدام، به نحوی در آن، ذی‌نفع محسوب می‌شوند. درحقیقت، صورت‌بندی آشکار قدرت در محله، بشدت از بینش امنیتی سیاسی (نیروی انتظامی) بینش تاریخی فرهنگی (میراث فرهنگی) نگرش مدیریت شهری (شهرداری) و نگرش اجتماعی اقتصادی (اصناف) تأثیر گرفته است. پیشینه تاریخی این محله، نشان می‌دهد که در آن، میان نهادهای پیوندهای غیررسمی وجود داشته است که مسائل و مشکلات آن را به صورت مشارکتی حل و بین گروه‌ها و افراد مختلف، پیوند برقرار می‌کردند. این سازمان‌ها، عموماً شامل مساجد؛ حسینیه‌ها؛ نهادهای محله‌ای؛

روحانیت؛ بازار؛ معتمدان محله و... بوده است. پس از بروز تغییرات فضا و از هم پاشیده شدن روابط همسایگی و تعلق محله‌ای این پیوند هم ضعیف شده، و در بعضی موارد، از بین رفته است. نهادهای غیررسمی، در این دوره بسیار ضعیف شده‌اند و به جای آنها سازمان‌های رسمی مشروعیت پیدا کرده‌اند. تغییرات صورت گرفته و مدیریت شده به وسیله این نهادها و جهت تاریخی محله عودلاجان را با خطری جدی مواجه کرده و حتی سبب شده است از مرگ تاریخ آن صحبت کنیم؛ زیرا این تحولات، پیشینه تاریخی محله و فعالان ساکن آن را به مرز ویرانی و نابودی کامل کشانده است. چنین تغییراتی بر اساس «اقتصادی کردن فعالیت‌های محله‌ای» صورت گرفته است. همچنین، تغییرات ساختاری فیزیکی و کالبدی محله عودلاجان، ساختار معنایی آن را نیز، به طور جدی تغییر داده است. این امر، به وسیله تغییر، نابودی و ویرانی نمادها و منابع هویت‌ساز محله‌ای و شهری روی داده است. تغییرات فضای منطقه، هم‌زمان با نابودی حقیقی این منابع (از جمله بناهای تاریخی؛ اماکن دینی و مذهبی شامل تکیه عرب‌ها؛ تکیه رضاقلی‌خان؛ تکیه سرپولک؛ امامزاده یحیی؛ گذر پیرعطاء؛ گذر مسجد حوض؛ گذر مسجد شاهی؛ مسجد دانکی و مسجد شاه‌چراغی) نابودی و مرگ ذهنی شهروندان و ساکنان قدیمی محله را به دنبال داشته است. عودلاجان، نمادی از هویت تاریخی و فرهنگی شهر تهران است که در حال مرگ و نابودی است و جای آن را محله‌ای بی‌هویت و نامتناسب گرفته که در حال تهی شدن از هر نوع منبع معنا ساز و هویت‌سازی است.

تغییر در ساختار معنایی و هویتی، سبب شده است پیوندهای معنا ساز و هویت‌بخش نیز، از بین برود. یکی از این پیوندهای بنیادی همسایگی بوده است که در اثر این تغییر و تحولات، به طور کلی از هم پاشیده شده است و در حال حاضر، پیوندی به این نام، وجود ندارد. درحقیقت، از نظر روابط همسایگی در این محله، میان ساکنان، حمایت‌های بین گروهی وجود ندارد و اعتماد اجتماعی واقع‌درا آنها کاهش

افروغ، ع. (۱۳۷۷). *فضا و نابرابری اجتماعی: ارائه الگویی برای جداکردن فضا و پیامدهای آن*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

یوستانی، د. و محمدپور، ا. (۱۳۸۸). «بازسازی معنایی جهت‌گیری جنسیتی پسران نسبت به دختران (ارائه یک نظریه زمینه‌ای)»، *مطالعات راهبردی زنان*، ش ۴۴، ص ۳۱-۱.

تکمیل همایون، ن. (۱۳۹۳). *اودلاجان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

رضوان، ع. و فتاحی، م. (۱۳۹۱). «بررسی عوامل مرتبط با احساس ناامنی در محلات شهری، در ناحیه ۳ منطقه ۱۷ شهرداری تهران»، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، سال ۱۲، ش ۴۵، ص ۴۱۰-۳۸۷.

ریتزر، ج. (۱۳۹۴). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر نی.

شعیری، ح. (۱۳۹۱). «نوع‌شناسی مکان و نقش آن در تولید و تهدید معنا در نشانه‌شناسی مکان»، *مجموعه مقالات هفتمین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی*، تهران: حلقه نشانه‌شناسی تهران.

صدیق سروستانی، ر. و نیمروزی، ن. (۱۳۸۹). «بررسی ارتباط بین مشارکت در روابط همسایگی و احساس امنیت»، *فصلنامه دانش انتظامی*، سال ۱۲، ش ۲، ص ۲۲۰-۱۸۵.

فکوهی، ن. (۱۳۸۳). *انسان‌شناسی شهری*، تهران: نشر نی.
لینچ، ک. (۱۳۸۳). *تئوری شکل شهر*، ترجمه: سیدحسین بحرینی، تهران: دانشگاه تهران.

محمدپور، ا. و ایمان، م. (۱۳۸۷). «بازسازی معنایی پیامدهای تغییرات اقتصادی، در منطقه اورامان تخت کردستان ایران: ارائه یک نظریه زمینه‌ای»، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، سال ۷، ش ۲۸، ص ۲۱۳-۱۹۱.

یافته است. اگر در گذشته، روابط همسایگی عموماً با پیوندهای قومی؛ زبانی؛ مذهبی و فرهنگی، میزان اعتماد اجتماعی افراد را نسبت به یکدیگر افزایش می‌داد، امروزه، چنین وضعیتی تبدیل به بی‌اعتنایی مدنی شده است؛ چنان‌که این بی‌تفاوتی، در میان همسایگان و تمام ساکنان محله عودلاجان، افراد را وادار می‌کند که در زندگی شهروندان دیگر دخالت نکنند و نسبت به زندگی و رفتارهای آنان، نوعی بی‌توجهی از خود نشان دهند.

این عوامل، یعنی ویرانی پیشینه تاریخی؛ زوال همسایگی؛ مرگ هویت محله‌ای و جدال نهادها موج شده است که امنیت اجتماعی بشدت کم و تضعیف شود. همچنین، تغییرات فضای محله، سبب شده است فضاهای بی‌دفاع شهری بسیار زیاد شوند که این مسأله، خود، سبب تشدید وضعیت ناامنی شده است. حضور گروه‌های بزهکار، مانند مصرف‌کنندگان مواد مخدر؛ تن‌فروش‌ها؛ ارادل و اوباش؛ مال‌خرها و... گذشته‌از تضعیف امنیت منطقه، فضایی کاملاً مردانه را نیز، بر آن حاکم کرده است. از طرف دیگر، تجاری‌سازی محله نیز به این مسأله کمک کرده است، زیرا ساختار سنتی و تاریخی آن را تغییر داده است و در چنین فضاییزنان امکان حضور و فعالیت اقتصادی چندانی ندارند. هرچند این امر، یک بعد تاریخی دارد و فضای سنتی حاکم بر منطقه، درباره فعالیت‌های اقتصادی زنان، محدودیت‌هایی قائل شده است، اما به دلیل این تغییرات، ناامنی بیشتر شده و حضور زنان بشدت کاهش یافته است. از سوی دیگر، غالب‌شدن منطق اقتصادی بر منطق فرهنگی و اجتماعی حضور زنان را که از لحاظ تاریخی در فعالیت‌های اقتصادی نقش چندانی نداشته‌اند، محدود کرده است.

به‌طورکلی، این عوامل طی این مراحل، سبب شده‌اند وجود محله عودلاجان، بشدت تهدید شود و با مسأله «مرگ عودلاجان» مواجه شویم.

- Gottdiner, M. (1986) *The City and the Sign: An Introduction to Urban Semiotics*, Edited by M. Gottdiener and Alexandros Ph. Lagopoulos. New York: Columbia University Press.
- Gottdiner, M. & Hutchison, R. (2011) *The new urban sociology*, Westview Press.
- Guba, E. G. and Lincoln, Y. S. (2005) Paradigmatic Controversies, Contradictions, and Emerging Confluences In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research* (3rd ed. p. 191° 215). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Ledrut, R. (1986) *Speech and the Silence of the City*. In: Gottdiener, M. and Alexander Ph. Lagopoulos (Eds.), *The City and the Sign: An Introduction to Urban Semiotics*. New York: Columbia University Press, 114-134.
- Neuman, L. (2006) *Social Research Methods: Quantitative and Qualitative Approaches*, Third Edition. London: Allyn and Bacon.
- Neuman, L. (2007) *Basics of Social Research: Qualitative and Quantitative Approaches*, Second Edition, Allyn & Bacon.
- Pipkin, J.S. (1983) *Remaking the City: Social Science Perspectives on Urban Design*, State University of New York Press.
- Strauss, A. (1987) *Qualitative analysis for social scientists*, New York: Cambridge University Press.
- Urquhart, C. (2013) *Grounded Theory for Qualitative Research*, London: Sage Publication.
- محمدپور، ا. (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی ضد روش ۱، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- محمدپور، ا. (زیر چاپ). روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)، تهران: انتشارات ققنوس
- مدنی پور، ع. (۱۳۷۹). طراحی فضای شهری؛ نگرشی بر فرآیندی اجتماعی و مکانی، ترجمه: فرهاد مرتضایی، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- Blaikie, N. (2007) *Approaches to Social Inquiry*, London: Polity Press.
- Creswell, J.W. (2012) *Educational Reserach: Planning, Conducting and Evaluating Quantitative and Qualitative Research*, 4th ed. London: Pearson.
- Giordano, L. M. (2008) *Land Use, Street Networks, and Crime Patterns in the Mattapan Section of Boston, Massachusetts*, Paper presented at the annual meeting of the ASC Annual Meeting, St. Loui.
- Glaser, B. G. (1978) *Theoretical sensitivity*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
- Glaser, B. G. (1992) *Basics of grounded theory*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
- Glaser, B. & Strauss, A. (1967) *The discovery of grounded theory*. Chicago: Aldine.